

ابر مرد ، ابر حماسه

بابک خرم دین





جهان کتاب - شاهرضا مقابل دانشگاه

ابرمرد، ابرحماسه (بابک خرمدين)

م ۰ پرمون

چاپ اول زمستان ۱۳۵۴

تیراژ ۲۰۰۰

چاپ چاپخانه خورشید

فهرست مطالب

۵	صفحه	۱- ابر مرد
۶	"	۲- ضعف و انحطاط دولت ساسانی
۱	"	۳- نتیجه انحطاط
۱۶	"	۴- ایران در زمان خلفای اموی
۲۱	"	۵- جنبش ایرانیان
۲۳	"	۶- حجاج بن یوسف
۲۵	"	۷- ناروایی‌های تسلط‌تازیان بر ایران
۲۶	"	۸- آواژی نمیرا از پس دیوارهای قرون
۲۷	"	۹- پیروزی بنی عباس
۲۴	"	۱۰- بابک ابر مرد آذربایجان
۳۹	"	۱۱- عامل‌ها و شرایطی که باعث قیام خرم دینان شد.
۵۶	"	۱۲- نیرنگ
۵۷	"	۱۳- پاداش برای حیانت
۶۳	"	۱۴- پایان کار افسین خائن

ابر مرد

در بین قهرمانان بلند آوازه تاریخ ما که مخصوصاً در طی قرنهای نخستین اسلام به خاطر رهایی ایران و محنت کشان آن از یوغ بیداد بیگانگان به کوشش برخاسته‌اند بابک خرم‌دین این ویژگی را دارد که خود نه تنها مظهر پاره‌ای نوگرایی‌ها در آئین‌های کهن ایرانی است، بلکه در عین حال پیوندی یگانه با زندگی طبقات فرودین جامعه ایرانی چوپانان، روستائیان، پیشه‌وران، خرده-بایان دارد و همین نکته است که نهضت خرم‌دین را از نهضت کسانی چون ابومسلم سباده، استاد سپس و ماریار ممتاز می‌کند. در ارتباط این نهضت با طبقات واقعی مردم نه همان بیگانه‌خویان را واداشت تا در روایات افسانه‌آمیز و آکنده از تناقضات خویش (روایات و افسانه‌ها بعداً خواهد آمد) چهره‌ای را با عبارت‌ترننده و دروغ‌تیره سازند بلکه پاره‌ای از آشارویان را نیز بداجا رهنمون شد که با سعی در مبارزه با آن خویش را بدستگاه حلیفه و قدرتهای لحام گسخته "دنیای هزار- و یکشب" نزدیک سازند! قیام بابک علیه حلیفه واقعه شگفت‌انگیز تاریخ نهضت اجتماعی مردم ماست که باید علت و انگیزه آنرا در مکان و زمان خاص دانست و حتی الامکان این قیام را تحلیل نمود.

برای اینکه بابک را خوب بشناسیم کمی باید از موقعیت اجتماعی و تاریخ اواخر ساسانیان با اطلاع باشیم و بدانیم به چه علت دولت بزرگ ساسانی با سرعتی باور نکردنی سقوط کرد و موجب تسلط اعراب فراهم شد.

۱ - دکتر عبدالحسین زرین کوب . نه شرقی ، نه غربی ، انسانی

چرا ایرانیان از تازیان شکست خوردند

ضعف و انحطاط دولت ساسانی

آنچه از تاریخ نبشته‌ها میتوان خلاصه نمود این است که تاج و تخت شاهنشاهان ایران پس از درگذشت قباد دوم یا شیرویه باز به دست اشراف و اعیان شد.

اینک ببینیم پس از مردن شیرویه (پس از شش ماه پادشاهی ننگین به بیماری طاعون مرد) در سال ۶۲۸ تا هنگام بزرگوار آمدن یزدگرد پسرین پادشاه خاندان ساسانی در سال ۶۳۲ میلادی سروکار شاهنشاهی پهلوان ایران با که بود. در این چهار و پنج سال چه پیش آمد که عربها چهره شدند و دل یافته به ایران تاختند. این پیش آمد همان است که بلعمی گفته: "پادشاهی به زبان و کودکان افتاد". از فرزندان خسرو پرویز جز دو دختر همه بفرمان شیرویه کشته شدند (شیرویه هیچده تن از برادرانش را بقتل رسانید) و پسر یماند هفت ساله یا بقول برخی یکساله او را بنام اردشیر بهادشاهی برداشتند.

شهروراز سردار نامور خسرو پرویز چون دانست که کودکی را بشاهی برداشته شد با سپاهی به تیسفون درآمد، اردشیر و وزیرش مهادر جشن و بسیاری از بزرگان ایران را کشت (۲۷ آوریل ۶۲۹) و خود را شاه خواند شهروراز چون از دودمان ساسانیان نبود، بزرگان از او ننگ داشتند که فرمان برند روزی که شهروراز پس از تاجگذاری بار می داد یکی از میان سواران نیزه به پهلوی راست او زد و از اسبش اندر افکند کشته شهروراز پس فرخ و دو برادر همدستش از خراسان بودند پس از کشته شدن شهروراز جوانشیر -

پسر خسرو پرویز مادرش گردویه خواهر بهرام چوبین بود. او هنوز کودک بود، پس از یکسال شاهی مرد وی چون خردسال بود شیرویه او را نکشته بود. بوراندخت (یعنی دخت گلرنگ) را به شاهی برداشتند و پسر فرخ را که شهروراز را کشته بود. وزیر خود گردانید. بوراندخت پس از هشت ماه (ثعالبی) پادشاهی بیمار شده از جهان درگذشت.

ابن قتیبه پادشاهی او را یکسال و شش ماه و یعقوبی و طبری یکسال و چهار ماه نوشته اند. پس از بوراندخت یکی را بنام چشنسده و گشسب بنده که از خویشان خسرو پرویز بود به پادشاهی برگزیدند. وی فقط یک ماه پادشاهی کرد. سپس آرمیدخت (یعنی دختر پیرنشدنی) را به شاهی برداشتند. فرخ هرمزد سپهد خراسان خواست با آرمیدخت زناشوئی کند، که مورد قبول واقع نشد وی شبی به امید کام گرفتن به کاخ شاهی درآمد. نگهبانان او را به سزا رسانده سرش را بریدند. پس از او رستم فرخزاد همان سپهسالار نامور بردگد سوم در جنگ قادسیه از خراسان به تیسفون شتافت و آرمیدخت را بخواری گشت (پادشاهی آرمیدخت شش یا هفت ماه)

آرمیدخت را برادر خردسالی بود بنام فرخزاد که پس از وی به شاهی رسید. یکی از بزرگان ناخشنود او را هم گشت. آنگاه در اهواز مردی را از فرزندان اردشیر بابکان یافتند بنام خسرو مهرچشنس که سه تخت شاهی نشاندهند چون چند روزی برآمد و کاری از او ساخته نبود و بدین بدانست و مردم داری هم نتوانست، او را کشتند. خرداد خسرو از فرزندان خسرو پرویز بود. آنگاه که شیرویه برادران خود را می گشت جان بدر برد، بود. پس از چندی گفتند این پسر پرویز نیست و او را براندند. و بزرگان ایران در جستجوی

کسی از نژاد شاهی بودند که فیروز پسر مهران را یافتند فیروز هنگام
تاجگذاری گفت من این تاج نخواهم که این تنگ است . مردمان این سخن به فال
بد گرفتند او را از تخت فرود آوردند و از دودمان ساسانی
فرخزاد نامی را به شاهی برداشتند پس از شش ماه پادشاهی او را نیز
کشتند از مرگ خسرو پرویز تا سرکار آمدن یزدگرد سوم (طی چهار سال ۱۲
تن به شاهی رسیدند) در میان آنها دو تن زن و چند کودک خردسال بودند .
از پیش آمدهای تلخ می توان دریافت تا چه اندازه ایران گرفتار شوربختی و آشفتگی
و پریشانی بود . پورداود آناهیتا .

نصب و عزل شاهان ، دسیسه و توطئه علیه این شاهان شاه و شدت
تحریکات چنان بود که مرکز نفوذ خود را در بعضی از ایالات از دست داده بود .
و هر ایالتی برای خود وضع خاصی فراهم ساخته بود و هر چند روزی یکی از
سرداران شورش می کرد . نتیجه اش پراکندگی و گرایش کشور به سوی فئودالیزم و
قطعه قطعه شدن آن بود که کشور همبستگی خود را از دست داده بود و نمیتوانست
در مقابل حملات تازیان مقاومت کند . " در همه کارها فساد و تباهی رخنه کرده
بود و جور و استبداد خسروان آسایش و امنیت مردم را عرضه خطر می کرد و کژخوشی
و سست رایی مریدان اختلاف دینی را می افزود " و دولت عظیم ساسانی
در آخرین ایام عمر خویش سخت رنجور و ناتوان گشته بود . درهمه جا نابسامانی
و پریشانی به چشم می خورد و از فراوانی ظلم ، عدل فراموش شده بود راستی و
درستی آنچنان در سایه دروغ و کزی پنهان شده بود که در هیچ جا اثری از آن

دیده نمی شد. تملق و چاپلوسی چنان در ارکان دولت نفوذ کرده بود که راستان را بدان جایگاه راهی نبود و بقول سعدی " کارهای بزرگ بخردان و کارهای کوچک به بزرگان "

علم متروک و عالم فرزانه مطرود و آن چه مقبول بود جهل و عوامفریبی بود. از جوانمردی نه نشانی بود و نه اثری ولی پستی، خدعه و تزویر بساطی داشت و خواهانی، ظالم پروری و مظلوم کشی، زورگوئی و چپاولگری، حق کشی و ناسپاسی عادت مألوف. در آن روزگار نکبت بار دولت بزرگ ساسانی که میبایست به حکومت دینی بیانده شد به حکومت دنیوی روی آورد و به مال و منال رسید که البته این ثروت محتاج به قدرت و قدرت به ثروت می افزود که نتیجه تباهی بود و فساد.

در این روزگار پر تباهی که امیدی برای کسی نبود و دین زردشت در زیر سیطره آئین عیسی بعقب رانده میشد و کسی پای بند اخلاق نبود و نه دینی بود و نه اخلاق، نه امنیت، نه سلامت و بقول دکتر زرین کوب (تاریخ بعد از اسلام) فره ایزدی در اثر سقوط پی در پی شاهان ضعیف، اهمیت و ارج دیرین خود را از دست داده بود. مطامع حکام و فرمانروایان باضافه فساد و اختلاف موءبدان و روحانیون علائق و عقاید کهن را بستنی افکنده بود. شاهان از استیلای دشمنان همواره در خاطر دغدغه سقوط و بیم جان می پروردند و آرام و قرار نداشتند. فرمانروایان بلاد سرحدی، که امیدی به بقاء دولت مرکزی نداشتند، از ابراز نافرمانی نسبت بدان دستگاه بیم بدل راه نمی دادند. در این گیرودار عجیب که بعد از دوران شیرویه در ایران پدید آمده بود دیگر برای ساسانیان چیزی نمانده بود که کسی از عامه بدان دل بسته باشد و یا بخاطر آن فداکاری کند.

نتیجه انحطاط: دانستیم در اواخر دوره ساسانی اختلافات و تضادهای داخلی که نتیجه منطقی کارهای غیرمنطقی بود نمایان تر شد. زمین داران یا زمین کاران مبارزه شدیدی داشتند آنکه زمین داشت زمینهای زیادتری میخواست و زمین کار اگر زمینی داشت آنرا از دست می داد هر چندی که می گذشت یکی غنی تر و طرف دیگر فقیرتر می شد، یکی مسلط و دیگری در بند بود و روستائیان هر روز فشار زمین داران را زیادتر حس می کردند و از آزادی بی بهره می شدند. خود زمینداران هم در بین خود به مبارزه بر می خواستند. گو اینکه ماموران کشور و دهقانان برای حکومت نیرومند پادشاهی تلاش می کردند ولی از طرف دیگر سران اعیان نظامی و طبقات ممتاز موبدان، مغان، هیربدان و اسپهبدان بعلت مالکیت و تسلط بر اراضی متصرفی که بزور غصب کرده بودند تمایلی چندان به حکومت مرکزی نداشتند و گهگاه تمایلات استقلال طلبی ابراز می نمودند. آنچه آخرین امید کشور را بر باد داد جنگ ایران و روم شرقی (۶۲۸ - ۶۰۴ م) بود که آنچنان به نیروی تولید کشور لطمه زد که تمام افراد زحمتکش شهر و روستائیان بعلت مالیاتهای سنگین جنگی از پای درآمدند و فقیرتر شدند.

تجمل و عیاشی های خسرو پرویز و از طرف دیگر جنگهای وی خزانه دولت را تهی می کرد و فساد چون موریانه دستگاه عظیم دولت ساسانی را از درون می خورد و از بین می برد. دستگاهی که بظاهر منظم بود از درون گسیخته و درهم بود. سازمانی غیرمستقر بود که مستقر می نمود. با چنین ویژگیهای دولت عظیم ساسانی بود که یزدگرد سوم (۶۵۱ - ۶۳۲ م) به تخت نشست ولی تختی بی ثبات و لرزان و پوسیده.

در چنین پریشان احوالی ایران، عمر بخلافت نشست. اگر در زمان

ابوبکر تازیان فقط به مرزها حمله می‌بردند و بر اثر تعقیب مرزبانان بداخل صحرا می‌گریختند در زمان عمر که از سستی و فتور در ارکان دولت ساسانی با خبر بودند و می‌دانستند که شیرازه کارها در ایران از هم پاشیده بود و کسی به کسی نبود، در سر خیال دیگر می‌پروراندند. گر چه تازیان در بدو امر از حشمت و شکوه ایرانیان می‌ترسیدند ولی وقتی عمر به منبر رفت و گفت: (ای مردم خداوند شما را بزبان رسول خویش گنج خسروان و قیصران وعده داده است، برخیزید و جنگ با فرس را آغاز کنید) مردم چون اسم فرس را شنیدند ساکت شدند الا ابو عبید بن مسعود ثقفی که برخاست و گفت من اول کسی هستم بدین مهم می‌روم و دیگران نیز باو تاسی جستند.....^۱)

ایرانیان اصولاً تازیان را به حساب نمی‌آوردند و از آنها هراسی به دل راه نمی‌دادند فقط اخلال در مرزها ایرانیان را تا حدی ناراحت می‌ساخت ولی عدم شناخت ایرانیان از تازیان و بیش از همه بی‌خبری از آیین جدید که همه را به برابری و برادری فرا میخواند چنان ضربتی را متحمل شد که مدتها نتوانست از آن ضربت کمر راست کند.

جنگ در قادسیه به شکست و فرار لشکر ایرانیان منتهی شد. تازیان در پی فراریان پایتخت ساسانیان یعنی تیسفون را که اعراب مدائن می‌نامیدند گشودند در آنجا کاخهای شاهنشاهی و گنجهای گرانبهای چهارصدسال خاندان ساسانی بدست عربان افتاد و از آن قصرها جز ویرانی بجای نماند.

فتح پایتخت و ویران شدن آن جدی بودن موضوع را بایرانیان گوشزد میکرد

۱ - دکتر عبدالحسین زرین کوب. دو قرن سکوت

شکست دوم در نهاوند رخ داد که برای آینده ایران قطعیت داشت. کشتگان آنجا را بالغ بر صد هزار نوشته‌اند. در این زمان یزدگرد نه قدرتی داشت نه نفوذی، چونکه پس از جنگ نهاوند ایران متلاشی شده بود و هر کس در هرجا قدرتی داشت اعلام استقلال می‌نمود.

روحیه تجزیه‌طلبی، دولت ساسانیان را درهم کوبید. در آن زمان در قبال ضربه‌های سخت تازیان احتیاج به اتحاد و جمع شدن بود تا با نیروی اتحاد و یگانگی در قبال هجوم تازیان مقاومت ورزند. متأسفانه می‌گفتند یزدگرد سوم شاه بدبختی است و تازیان نیرومند و مغلوب نشدنی بخصوص شایع کرده بودند که هر کس از تازیان اطاعت نماید در امان می‌ماند.

در سال (۶۳۶ م - ۱۸ هـ) خوزستان پس از یکسال پایداری سقوط کرد و در سال (۶۴۲ م - ۲۳ هـ) حاکم آذربایجان (آذربایجان کنونی) طی پیمان صلحی که میان او و اعراب منعقد گشت و فرمانبردار شد.

"در سال (۶۳۳ م - ۲۳ هـ) اعراب همدان و در سال (۶۴۴ م - ۲۴ هـ) اصفهان و ری را اشغال کردند" ۱

یزدگرد سوم پس از نبرد نهاوند از ایالتی به ایالتی می‌رفت همه بظاهر باو احترام می‌کردند و وعده‌بازی می‌دادند ولی هیچکدام بقول خود وفایی نمودند. اعراب بالاخره از راه دریا و خشکی (۶۴۴ م - ۲۴ هـ) وارد پارس شدند. گرچه بعضی از نقاط مقاومتی نشان دادند ولی این مقاومتها درهم کوبیده شدند و یزدگرد سوم فرار کرد و بهرور رسید. صاحب و مرزبان آن شهر ماهوی سوری نام داشت که به

۱ - تاریخ ایران باستان تا قری هیجدهم. ترجمه کریم کشاورز

یزدگرد خیانت کرد و آخرین شاه ساسانی پس از زردخورد با ترکان چادر نشین در ناحیه بلخ یارانش را از دست داد و به آسیای پناهنده شد و آسیایان بطمع جواهرات سرش را از تن جدا ساخت و جسدش را به آب انداخت (در سال سی و یکم هجرت) (از کتاب فتوح البلدان صفحه ۴۰۸ و تاریخ ابن واضح یعقوبی ۴۰۲ استفاده میشود که قاتل یزدگرد سوم شخصی بنام ماهوی سوری مرزبان مرو بود استاد جلال همائی)

فردوسی پناهندگی یزدگرد را به آسیاب چنین می گوید :

گشاد آسیایان در آسیا
به پشت اندرش باد لختی گیا
گوی دید برسان سرو بلند
نشسته بر آن خاک بر مستمند
به پیکری کفش زرین بهای
زخوشاب زر آستین قهای
بدو گفت ای مرد خورشید روی
بدین آسیاب چون رسیدی بگوی

یزدگرد بدون معرفی خود نان می طلبد .

بدو آسیایان به تشویر گفت
که جز بی نوائی مرانیست جفت
اگر نان کشکنت آید بکار
وزین ناسرا تره جویبار
بیارم جزین نیست چیزی که هست
خردشان بود مردم تنگدست

پس از جدا کردن سر یزدگرد جسدش را به آب می اندازد .

تن شاه از آن آسیا برگرفت
همان آسیایان بسین ای شگفت
به آب اندر افکند شاه دلیر
سرش که زهر بود و گاهی بزیر

اعراب در (۶۵۱ م ۳۱ هـ) سراسر خراسان را درنوردیدند و به ساحل رود آمو (جیحون) رسیدند گرچه با کشته شدن یزدگرد سوم پادشاه ساسانی عطیات نظامی علیه تازیان قطع شد اما چنانکه خواهیم دید طولی نکشید قیامها و مقاومت های

محلی علیه اشغالگران تازی آغاز شد.

از پادشاهی خسرو پرویز تا کشته شدن یزدگرد شصت سال طول کشید آشوبها نابسامانیها، نیرنگ بازی و فریبکاری چنان آسیمی بشاهنشاهی ایران رسانیده بود که سقوط چنان دولتی حتمی مینمود. گذشته از صدمات اقتصادی از لحاظ نظامی و سیاسی نیز ایران اهمیت خود را از دست داده بود. از آنچه گذشت دانستیم چه عواملی باعث شد که تازیان بر ایران مسلط شدند و آنها را خلاصه می کنیم:

۱ - جنگ با بدویان (وقعه ذوقا) در زمان خسرو پرویز و شکست چهل هزار قشون منظم ایرانی از یک دسته اعراب بدوی شیانی و غیره تاریخ این جنگ بقول بعضی بین ۶۰۶ م و بقولی در ۶۱۱ م بوده است.

۲ - مفتخواری طبقات ممتاز و معاف بودن از مالیات و برعکس، تحمیل مالیاتهای طاقت فرسا بر مردم، فقر و پریشانی عامه، مرض طاعون، انحطاط زراعت، تجارت، ضعف و نفرت عمومی از سوء خلق و رفتارهای جاهلانه، ظالمانه شاه نسبت به مردم.

۳ - ظلم و جور شاهان و یکه تازی اشراف و اعیان، غرور و خود پسندی و شهوت رانی و ستمکاری پادشاه. برخی عده زنهای خسرو پرویز را سه هزار و برخی بین ده، دوازده هزار نوشته اند علاوه بر چند هزار کنیز که جزو حرمسرای او بودند (تاریخ ادبیات ایران تالیف استاد جلال همائی)

۴ - فشار شدید به مردم و نارضائی آنها از حکومت بویژه عدم توجه به خوراک و سرو وضع سربازان همراه با تعدی فرماندهان نسبت به سربازان.

۵ - بی سامانی وضع حکومت و نافرمانی حکام ولایات از مرکز، بخصوص اختلاف بین طبقات بالا و هیأت حاکمه و خانواده شاهان.

۶- بدرفتاری و بیعدالتی نسبت به اقلیتها .

۷- زورگوئی ، اجحاف ، بیدادگری طبقات ممتاز ، روحانیون بسویژه

انحصاری بودن کارهای کشوری و لشکری در خانواده معدود .

۸- منازعه خسرو پرویز با بهرام چوبینه بر سر تاج و تخت سلطنت و پناه

بردن خسرو به امپراطور رم (موریس Maurice)

۹- جنگ خسرو پرویز با هرقل (هراکلیوس) امپراطور رم . بعد از فوت

موریس و استیلای هراکلیوس در (۶۲۳ م) بر ایران و شکست فاحش خسرو پرویز و

غارت‌های شهرهای ایران و خراب کردن آتشکده‌ها از قبیل آتشکده (آذرگشتاسب)

۱۰- شکست خوردن دوباره پرویز در جنگ دستگرد (تقریباً در بیست

فرسخی تیسفون) از قشون هراکلیوس در (۶۲۷ م) و فرار کردن خسرو .

۱۱- کشتن خسرو و شاهزادگان و نجبا و سرداران نامی و بی‌احترامی و

حق‌نشناسی نسبت به سرداران قابل و فداکار از قبیل شهربراز ، شاهین و آزرده‌گی

و دل‌سردی آنها از کار .

۱۲- شورشها و هرج و مرج‌های مذهبی و نفوذ روحانیهای بدعمل و جنگها

و کشمکش بین ارباب مذاهبی که در آن موقع هیچکدام مایه امن و امان قلبی مردم

نبوده‌اند .

۱۳- عدم آسایش معنوی و مشاجره بنیان‌کن بر سر اوهام عوام .

۱۴- خستگی قشون از جنگهای پی‌پی‌وده و پرمردگی افراد ملت و تنبلی و

تن‌پروری و فساد اخلاق جامعه و بی‌اعتنائی به دین و میهن .

بنابراین جامعه دوره ساسانی یک جامعه محافظه‌کار اشرافی مبتنی بر نظامات

و مقررات غیرعادلانه بود و ویژگی این جامعه عبارت بود از گذر تدریجی که از

نظام دودمانی و بردگی به نظام فئودال منتقل شد. در جامعه ساسانی غالباً مقررات "کاست Cast" مانندی حکمفرما بود کاست یعنی طبقات و قشرهای غیر قابل نفوذ اجتماعی به این معنی که هرکس در طبقه‌ای زاده می‌شد حق انتقال به طبقات دیگر را نداشت. پادشاه هم مظهر قدرت مطلقه سیاسی و جنبه

(تفوکراتیک یعنی ظل‌اللهی) داشت. دربار شاه در عین دستگاه اداری بودن محل تحریکات و تلقینات شوم و نفاق‌اندازانه بود. در پیرامون شاه حلقه‌های گوناگون اشراف روحانی و غیرروحانی قرار داشتند اشراف مالک همه چیز و دهقانان وضعی نیمه برده داشتند. مالیات سنگین و دهقانان بشهر می‌گریختند بنابراین زندگی در شهرها بدتر از دهات بود.

ایران در زمان خلفای اموی

دانشتیم شاهنشاهی ساسانی در سال (۶۵۱ م - ۳۱ هـ) سقوط کرد و فقط چند ناحیه مستقل ماندند (بلخ - غور - زابلستان) کابل و دیلم و گیلان و طبرستان (سرزمینهای دریای خزر)

مردم این نواحی با پایداری و پایداری و پایداری فراوان به مقابله برخاستند گرچه بعدها سر تسلیم فرود آوردند (باید مردم دیلم و غور و کابل را که مسخر اعراب نگشتند مستثنی داشت) در حمله تازیان بایرانیان بسا شهرها و روستاهای ایران ویران شدند و چه بسا زن و مرد و کودک افراد صلح‌جوی ایرانی اسیر و بخاک و خون غلتیدند و بسیاری از افراد بویژه از عراق و خوزستان و پارس به بردگی کشیده شدند ولی بودند بسیاری از زمین‌داران و بزرگان و اعیان که سر به آستان اعراب فرود آوردند و پرداخت خراج را بعهده گرفتند. و چون خلافت به بنی‌امیه رسید ایشان

خلافت را به یک سلطنت بزرگ عربی تبدیل نمودند و خود را در شامات جانشین
عسائیان دانستند و آداب دوره جاهلیت را که پیغمبر بزرگ اسلام از بین برده بود
از نو زنده کردند
عواقب تاثیر سلطه تازیان بر ایران :

- ۱ - ایران جزء امپراطوری جدیدالتاسیس خلافت عربی گشت که خود مخلوط
ناجوری بود از قبایل و اقوام گوناگون .
- ۲ - تازیان اعم از اسکان یافته یا چادر نشین به صورت قبایل کامل به ایران
نقل مکان کردند . مهاجرت اعراب با احداث اردوگاههای نظامی که مسکن حاکم
منسوب از طرف خلیفه نیز بود ، صورت گرفت .
- ۳ - اراضی معینی به تصرف بدویان عرب در می آمد و اردوگاههایی که
میساختند بصورت مراکز شهری درآمدند و در بعضی از این نقاط فرهنگ مشترک
اسلامی پدید آمد .

میدانیم که هر انقلاب مذهبی و سیاسی و آمیزش ملتی با ملت دیگر ، انقلاب
ادبی را هم در پی دارد و این امر بعد از اسلام نیز در ادبیات ایران و تازیان
مشهود است . زبان عربی در بلاد ما حکمفرما بود و عده کثیری از زمین داران در
سرزمین ایران پدید آمده بودند ، اراضی دولتی یا دیوانی ، قسمتی از زمینها را
تشکیل می داد . روستائیانی در این اراضی ، پشت اندر پشت زارعان یا مستاجران
آن زمینها بودند و دولت بوسیله دستگاه مالی خویش مستقیما از آن بهره کشی
میکرد . (اعراب زبان عربی را به عنوان زبان رسمی و ادبی و دینی برای مسلمانان
با خود به ایران آوردند .^۱) زبان عربی زبان رسمی شد و ایرانیان هم به عربی

۱ - پطروشفسکی . اسلام در ایران ، ترجمه کریم کشاورز

می نوشتند . چنانکه تا آغاز قرن نهم اثری که بزبان فارسی میانه یا پهلوی نوشته شده باشد نمی بینیم . زبان عربی برای ایران و همسایگانش بصورت زبان بین المللی فرهنگ فتودالی شد . (همچون زبان لاتین برای اروپا در قرون وسطی)

۴ - شیوه برده داری با ایران منتقل گشت .

۵ - جریان گرایش ایران به فتودالیزم که از زمان ساسانیان آغاز شده بود پس از فتح اعراب نیز ادامه یافت . گذشته از مالکیت فتودالی دولت ، مالکیت خصوصی فتودالی در اراضی (ملک) نیز وجود داشت و اینها اراضی بودند که بملکیت بزرگان عرب درآمده بودند . همچنین اراضی دهقانان ایرانی که طبق پیمانی سر به اطاعت فاتحان نهاده بودند در املاک خصوصی و دولتی شیوه بهره کشی فتودالی غالباً با بهره کشی از کار بردگان که بسیار فراوان بود توأم می شد .

بطور کلی از خصوصیات این دوران حقوق اشکال غیرمکمل و ناقص مالکیت فتودالی زمین و آب بود . یعنی مالکیت فتودالی دولت و ملک داری غیر مشروط می باشد .^۱

۶ - نومسلمان میبایستی در تقسیمات قبیله ای و عشیره ای اعراب وابسته باشد ولی با اعضای آن قبیله حقوق مساوی نداشت و هر نومسلمان غیر عرب محبور بود " مشتری " یا سرسپرده و یا عبد یا مولی یکی از قبایل یا عشایر شود (مولی جمع مولی) . مولی دارای وضعی بود که از برده بالاتر و از آزاد پائین تر بوده است . در رم این نوع بنده ها را آزاد شده Libestiner می نامیدند و میدانیم

۱ - تاریخ ایران باستان تا پایان سده هجدهم . ترجمه کریم کشاورز

که برده در زمان جاهلیت از طریق خرید و فروش بدست می آمد ولی بردگی اسلام
 بوسیله اسارت بود. این امر گرچه برخلاف موازین اسلام بود ولی این رسم مدت‌ها
 در بین اعراب متداول بود. موالی جزو گروه جنگی قبیله جهاد می کردند و بطور
 کلی وضع موالی پست تر از وضع اعراب قبیله بود و میشد که موالی مقامات عالی را
 در دستگاه حکومتی اعراب بدست می آوردند و در زندگی دولت نوجوان عربی نقشی
 مهم ایفا نمایند. باید دانست که بنیاد حکومت بنی امیه بر تحقیر ایرانیان و
 سیادت اعراب بود. بنی امیه یک هدف، یک مقصود، یک منظور داشتند و آنهم
 فرمانروائی و ریاست مانند زمان جاهلیت بود. برای این منظور از ارتکاب به هیچ
 عملی خودداری نمی کردند. برای موفقیت در این راه از هر گونه رشوه دادن و
 دسیسه و دسته بندی سیاسی غفلت نمی ورزیدند. اسلام در زمان خلافت امویان
 خیلی کد پشرفت داشت از طرف دیگر عدم رضایت در حکومت بعثی که نوشتیم
 شدیدتر میشده بویژه در زمان عثمان طرفداران علی بن ابی طالب (ع) گرد هم جمع
 شدند که به آنها شیعه علی یا حزب علی نام نهادند از این کلمه شیعه یا تشیع
 پدید آمد. بقول بطروشفسکی ابوذر غفاری یکی از سه نفر طرفدار علی بن ابی طالب
 سازمان دهنده واقعی شیعه علی یا شیعیان شد. برخی از محققان قرن نوزدهم میلادی
 می گفتند که گویا مذهب شیعه را ایرانیان بوجود آورده اند و تشیع تعبیرگونه ای
 بود از اسلام در نظر ایرانیان..... و ولهازن (Welhasen) خاطرنشان میکند
 که نخستین شیعیان از موالی (ایرانی) نبوده بلکه عرب بودند. ضمناً از لحاظ
 تاریخی نیز فرضیه منشاء ایرانی داشتن تشیع نادرست است و اکنون می توان این
 نظر را کاملاً روشن نمود.

خوارج در جنگ صفین که (خود احتیاج به بحث جداگانه دارد) گروهی

از هواداران علی (ع) بودند که از وی جدا شدند. این افراد عده‌ای بودند علیه حکومت اشرافی اموی مبارزه می‌کردند و می‌خواستند.

۱ - خلافت آنچنان باید سازمان داشته باشد که مسلمانان با حقوق برابر یک جامعه دینی بنا نهند تا در آن جامعه فقیر و غنی نباشد.

۲ - همه نومسلمانان چه عرب یا غیرعرب نباید جزیه و خراج بدهند.

۳ - شایسته‌ترین حتی گمنام‌ترین فرد را اگر مردم انتخاب کنند باید خلیفه باشد. همه افراد صرفنظر از منشاء و ملیت خویش باید حق شرکت در انتخاب خلیفه را داشته باشند.

۴ - زندگی مسلمانان باید از طریق غنیمت‌های جنگی یا جزیه و خراجی که از کفار و افراد غیرمسلمان می‌گرفتند تامین شود.

۵ - زمین فتح‌شده باید ملک جامعه اسلامی باشد.

۶ - تساوی کامل بین اعراب مسلمان و موالی (مسلمان غیر عرب) برقرار باشد.

۷ - خلیفه اگر ستمگر و مطلق‌العنان باشد یا اداره امور را بد رهبری کند یا خائن به منافع مردم باشد جماعت می‌تواند او را معزول و محاکمه کند.

۸ - خلافت در اعضا خاندان ویژه‌ای نیست.

۹ - هر جماعت محلی اگر روابطش با جماعت‌های دیگر قطع گردد می‌تواند برای خود (خلیفه - امام) انتخاب کند. این عده که از علی (ع) جدا شدند بنام خوارج نامیده شدند. "خوارج که جمع خارجی است از ریشه خروج به معنی "بیرون شدن" "قیام کردن یا "خروج کنندگان" یا "قیام کنندگان".

خوارج دشمنان آشتی‌ناپذیر بزرگان زمین‌دار مسلمان و مخالف وجود املاک

خصوصی بزرگ بودند. خوارج بخصوص در میان فقرا نفوذ فراوان داشتند. چهار گروه یا فرقه فرعی در میان خوارج بوجود آمد.

۱ - ازرقیان یا "ازراقه" ۲ - صفریان "صفریه" ۳ - بیهسیان "بیهسیه"

اباضیان (اباضیه) در تعصب و ناسازگاری ازرقیان در راس قرار داشته و معتدلترین آنها اباضیان بودند. فرق عمده شیعه عبارتند از کیسانیه، زندیه، امامیه غلات شیعه (از کلمه عربی "غالی") و اسماعیلیان. شیعه و خوارج را احزاب دینی و سیاسی مخالف می نامیدند.

جنبش ایرانیان:

میدانیم ایرانیان دعوت به حقیقت آئین اسلام را نظر به محاسنی که داشت غالباً پذیرفته‌اند ولی هیچگاه زیر بار حکومت تازیان نمی رفتند و تسلط اعراب را نمی پذیرفتند زیرا ایرانیان خود را متمدن و فرمانروا و عرب را وحشی و مطیع و دست‌نشانده خود دیده بودند. بعلاوه نارضائی از اعراب خیلی زود در همان زمان که تازیان سرزمین ایرانیان را به خاک و خون کشیدند ظاهر شده گرچه ضربه‌های تازیانه تازیان که بر گرده ایرانیان فرود آمد مهلک نبود ولی گیج کننده بود. ایرانیان خیلی زود از سردرگمی درآمدند و هر جا که شورش، طغیان در عالم اسلام دیده میشد، ایرانیان عامل اساسی بودند و میدانیم در آغاز با وجود بحرانی‌های پی‌درپی و ضعف داخلی ایران، باز ایرانی‌ها نسبت به سایر ملتها برای دفاع در مقابل حمله تازیان مقاومتها کردند و بین آنها چندین جنگ سخت رخ داد از قبیل: ۱ - جنگ ذات السلاسل (زنجیر) در زمان ابوبکر بسال (۱۲ هـ - ۶۳۳ م) بسرکردگی خالد بن ولید.

۲ - جنگ پل یا قس‌الناطف در (۱۳ هـ) زمان عمر، به سپهسالاری رسم

۳ - جنگ قادسیه اواخر سال (۱۴ هجری - ۶۳۶ م) در زمان عمر .

۴ - جنگ نهاوند به تعبیر راویان عرب (فتح الفتوح) در سال ۲۱ هجری

(۶۴۲ م)

خلافت آن گونه که می بایست طبق موازین اسلام باشد در زمان حکومت دودمان بنی امیه بلکه خلافت بقول بطروشفسکی مبدل به جامعه دوران متقدم فتودالی با حفظ شیوه های زندگی پادشاهی و برده داری (در میان صحرائشینان عرب و ایران و جزو آن) گشت . ایرانیان خیلی زود از نارضایتی دیگران به سود خود استفاده می کردند . بویژه هنگامیکه امویان و دولت غیردینی ایجاد کردند انگیزه ای بود برای مخالفت هواخواهان دولتی و از این نیروی مخالف در هر لحظه مساعد استفاده میشد . فشار بنی امیه بخصوص به توده های مردم باعث قیام هایی می شد . " قیام های خوارج همیشه متکی به توده های مردم ، یعنی کشاورزان و فقیرترین بدویان و پیشه وران شهری و بردگان مسلمان و همچنین اهل ذمه بود . اما راجع به شیعیان چنانکه گفته شد برخی از سران ایشان و اطرافیان آنان از زمین داران کلان بودند با این حال چون این بزرگان در جبهه مخالفین بودند از دستگاه دولتی برکنار شدند و با آن دولت دشمنی میورزیدند ، شیعیان در موارد عدیده توانستند در عامه مردم موثر واقع شوند و خلق را به مبارزه خویش جلب کنند " بطور کلی نهضت های شیعه و خوارج برای خلیفه در دسر عمده ای بود .

۱ - بطروشفسکی اسلام در ایران . ترجمه کریم کشاورز

حجاج بن یوسف

دانستیم که نارضائی مردم در قبال تسلط اعراب خیلی زودتر از آنچه میزیست آغاز شد بخصوص در خراسان و در اراضی شمال شرقی رود آمو- آسیای میانه که ماورالنهر خوانده میشد و خلفای اسلامی میخواستند نارضائی مردم را با توسل بزور و جبر از بین ببرند، بهاین دلیل یکی از جباران آن عهد را بحکومت برگزیدند (دوره حکومت خونآلود و وحشتانگیز حجاج در عراق یکسره در فجاج و مظالم گذشت، داستانها و روایات هولناکی از دوران حکومت او نقل کرده اند که مایه نفرت و وحشت طبع آدمی است) گویند "در زندان او چند هزار کس محبوس بودند و فرمود تا ایشان را آب آمیخته بانمک و آهک میدادند و بجای طعام سرکین آمیخته بگمیز خرا". حجاج ابن یوسف حاکمی حریص و طماع و بی رحم بود که می پنداشت مردم را تنها بیاری زور و پیمان شکنی می توان اداره کرد. .

وی با اقداماتی سخت مردم زراعت پیشه ایران را مجبور کرد تا محاری آبیاری را احیا کرده زمینهای بایر را شخم بزنند و زراعت کنند. هیچیک از حکام عرب پیش از او چنان مبلغ گرافی خراج و جزیه از مردم اخذ نکرده و آنهمه کار و بیعار نگرفته بود. (نوشته اند در زمان حجاج کار بجائی رسیده بود که مردم بجای جزیه و خراج سرهایشان را می گذاردند. کارگزار حجاج، خراجگزاران تهیدست را گردن می زد و بر سر بریده آنها می نوشت که فلان سر فلان خراج خود را گذارده) ولی آرامشی که حجاج بدست آورده بود ظاهری بود. وقتی که در سال ۷۵۱ میلادی ۸۲ هجری سرداری بنام عبدالرحمن ابن اشعث علیه خلیفه با حاکم وی حجاج

قیام کرد لشکریان عرب مقیم عراق و مردم بسیاری از عرب و ایرانی باو پیوستند!
فشار حجاج بن یوسف بر ایرانیان آتش انتقام آنها را تیزتر می کرد.

مردم مغلوب ایران همیشه آماده عصیان علیه فاتحان عرب بودند فی المثل پس از ناحیه کربلا عده ای بخونخواهی حسین (ع) قیام کردند همچنین مختار ثقفی بخونخواهی حسین (ع) مردم ناراضی را جمع آوری کرد بخصوص با کمک موالی قیام کرد و خروج زید بن علی ، خروج یحیی بن زید و امثال آنها همه طرفداران و هواخواهانی در بین ایرانیان یافت که غالبا به علت نفرت از بنی امیه به این نهضت ها پیوستند و برای ایرانیها فرصتی بود تا تازیان را بکوبند و از بنی امیه انتقام بگیرند . بیدادگری های حکام تازیان ایرانیان را به طغیان وامی داشت چنانکه این امر در آغاز قرن دوم هجری سقوط امویان را تسریع کرد و سقوط دولت خودکام و ستمکار بنی امیه را در سراسیمه انحطاط می افکند .

امویان با خشونت خروج زید بن علی و پسرش یحیی را (هیجده ساله) سرکوب کردند و این خود ابو مسلم را برای انتقام حوئی برانگیخت (در دفتری جداگانه به آن خواهیم پرداخت)

ایرانیان با تمام قوا علیه جباران و اشغالگران مبارزه می کردند ، گردهم جمع می شدند ، هر جا که لازم می دیدند بر تازیان ضربه می زدند ، قیام میکردند ، شورش راه می انداختند . در همه احوال بنی امیه مغرور و در خواب غفلت بودند که همیشه دولتهای خودکامه و ستمکار را تا کنار پرتگاه سقوط می کشاند .

امویان ظلم و تحقیر را نسبت به ایرانیان به انتها درجه خود رسانیدند

و عاقبت آتش کینه از سینه ایرانیان شعله‌ور گشت و خلافت بزرگ بنی‌امیه که از رود سند و جیحون تا شمال آفریقا و بحر عدن و قسمتی از اروپا را شامل می‌شد به دست صدویست هزار جوانمرد ایرانی یعنی لشکریان ابومسلم برچیده شد. از مقدمه‌ای بقلم اکبر دانا سرشت در کتاب آثارالباقیه. عصر شوم اموی که مدار سیاست آن بر فکرکشی بود چنان محو شد که گوئی از پیش در جهان بنی‌امیه وجود نداشتند.

ناروایی‌های تسلط‌تازیان بر ایران :

تازیان پس از اشغال ایران برای در امان ماندن

تصمیم گرفتند زبانها و لهجه‌های رایج در ایران را از بین ببرند و درعین‌حال به کتاب و کتابخانه‌ها هجوم بردند و کتابهای مجوس را مایه‌ضلال می‌پنداشتند. بطور کلی محیط مسلمانی آن زمان برای وجود و بقا، کتابهای ایرانیان نامناسب بود. کتابها را سوزاندند و به آب ریختند. (و این روزگاران نزدیک دو قرن بر تاریخ ایران سایه افکنده است). گذشته از واقعه زاب، پدید آمدن به‌آفرید نهضت راوندیان، سنباد، استادسیس، پیغمبرنقابداری، حمزه پسر آذرک، " صاحب - الزبح " " قرمطیان " " گرامیان " " سرخ‌علمان " " سپیدجامگان " و " اصحاب‌نوبختی " رویداد مبارزه‌هایست که جا دارد به تفصیل از آنها گفته شود.

پس از یک سلسله رویدادها، ایرانیان نیز بفکر افتادند که نوبت دولت آنها نیز فرا رسیده‌است. می‌بینیم که در آذربایجان، طبرستان، خراسان جنبشهایی نمایان می‌شود و تا مراقبت خلفا به یک‌نقطه جلب میشد، سعی میشد در مکان دیگر نطفه جنبش بسته شود.

گذشته از طبرستان و نواحی دیگر آذربایجان بود که میبایستی نقطه مقاومت

علیه تازیان باشد و ما سعی می‌کنیم تحلیلی از مقاومت و مبارزه در آذربایجان را به

دست بدهیم

"آوائی نمیرا از پس دیوارهای قرون"

حماسه بابک

تشیع در همه صور و اشکالش در ایران لفافه عقیدتی نهضت‌های روستائی بوده در قرنهای هشتم و نهم هجری نهضت‌های خلق در ایران تحت لفافه تشیع و تصوف تواما بسط یافت. این پدیده کاملاً با رنگ دینی نهضت‌های خلق در اروپای غربی قرون وسطی مشابهت دارد. در آنجا هم "مخالفت فئودالیزم در سراسر قرون وسطی جریان داشته و این مخالفت بر حسب شرایط زمان گاه بصورت عرفان و گاه بصورت ارتداد آشکار و گاه بشکل قیام مسلحانه تجلی و بروز می‌کرده است". در نهضت‌های مردم ایران در آن دوره هر سه عنصر یاد شده وجود داشته یعنی انشعابات بصورت فرقه شیعه، عرفان بشکل (تصوف) و قیام‌های مسلحانه رنگ دینی نهضت‌های صنفی در جامعه فئودالی را "نه با خصایص قلب آدمی می‌توان توجیه کرد و نه نیاز وی بدین..... بلکه توجیه نهضت‌های مزبور را باید در تاریخ قرون وسطی (دورانی که مردمان جز دین و الهیات معتقدات دیگری نمی‌شناختند و نمی‌دانستند" جست!

علل نهضت‌های مردم عبارت بود از فشار مظلّم فئودال‌ها، جباران، بهره‌کشان..... و آنچه در نهضت‌های مردم بچشم می‌خورد پشتیبانی روستائیان و لایه‌های پائین شهری بود. زیرا این مردم بودند که بیشتر در زیر فشار مالیات‌ها، تجاوزات و زورگوئی‌های فئودال‌ها، قتل و غارت حکام قرار داشتند و هرگاه روزنمای

۱ - پطروشفسکی، اسلام در ایران. ترجمه کریم کشاورز

از مقاومتها و استقلال طلبی پیدا میشد همه بدور آن گرد می آمدند . گر چه خلفا پیروز می شدند ولی دائما نگران بودند زیرا شور میهن پرستی و استقلال طلبی رهائی از یوغ ستمگران آتشی نبود که به خاموشی گراید .

چنین بود که پس از شکست هر قیام قیامی شکوفان تر تجلی میکرد و در حالی که جاسوسان خلیفه (المنصور) مرتب گزارش می کردند که عده های از مزدکیان به نام خرم دینان در سراسر شمال شرقی ایران و آذربایجان و ماوراءالنهر شدیداً " عقاید خود را تبلیغ می کنند و باعث قیام مردم می شوند . و خلیفه را به از بین بردن خرم دینان تشویق می کردند و می بینیم با تمام اقدام های خلیفه کار قیام تا کجا کشیده شد .

پیروزی بنی عباس :

در سال ۷۵۰ م - ۱۳۳ هـ حکومت خاندان اموی سقوط کرد و خاندان بنی عباس بخلافت رسید از (۷۵۰ - ۹۴۵ م ۱۳۳ تا ۳۳۴ هـ) مردم با مبارزات فشرده و پیگیر خود پیروزی بنی عباس را فراهم ساختند ولی عباسیان جز خدعه و فریب کاری نکردند و آنچه وعده داده بودند یکسر از یاد بردند . به اموال پیشوای نهضت خلق که در سقوط امویان جانانه مبارزه کرده بودند نا جوانمردی و قدر نشناسی نشان دادند . عباسیان درست مانند امویان عمل کردند . در عهد بنی امیه قدرت در دست اشراف قبایل بود . بزرگانی که در اداره کشور سهم بودند تبدیل به زمینداران بزرگ شدند ، از مال دنیا نصیب فراوان داشتند . گر چه بعضی از ایرانیان نیز همراه با تازیان زمین های بزرگی دست یافتند و همین اشراف و زمین داران بودند که تکیه گاه خلفای عرب واقع میشدند . گرایش بسوی فئودالیزم در ایران شدیدتر میشد . با اینکه عده کثیری برده وجود داشت . ولی شیوه اصلی تولید مبتنی بر

برده‌داری نبود بلکه در جامعه‌ای که دوران اول فئودالیته را می‌گذرانید برده‌داری یک نوع شیوه زندگی بود که البته در حیات اجتماعی و اقتصادی کشور تاثیر فراوان داشت. عده کثیری برده در املاک بویژه به آبیاری مصنوعی و دیگر کارهای پر زحمت مشغول بودند. در ایران تمایلات فئودالی پیش از همه در تکامل مشکلات فئودالی مالکیت زمین و آب تجلی میکرد. در دوران آغاز فئودالیته دولت مالک عمده اراضی بود. علاوه بر مالکین خصوصی مالکیت موسسات مذهبی و خیریه اسلامی (اراضی موقوفه) به مالکیت فئودالی زمین و آب افزوده شد. . . . یک نوع از مالکیت مشروط فئودالی بنام اقطاع در عهد بنی‌امیه پدید آمد که در زمان عباسیان رواج فراوان پیدا کرد. (اقطاع) یعنی برگذاری بخشی از خراج یا عوارض در قبال مدت خدمت یا مدت حیات بخدمتگذار.

(اقطاع) با مالکیت مشروط فئودالی عرب که بنام بنه فیس Benefice مطابقت دارد. اسلام که بر اساس مساوات و تقوا استوار است و این ویژگیها بود که در اندک مدتی گسترش یافت و مردم بدان گرویدند. اسلام در پیشگاه حق و عدالت میان سید قریشی و غلام حبشی تفاوتی قائل نشده است. ولی از زمانی که خلافت درخشان به حکومت تاریک بنی‌امیه محول گردید دوباره روحیات و خلقیات اعراب جاهلی که بنای آن بر پایه تفاخر نژادی نهاده شده بود تجدید گردید و تازیان بخاطر اینکه زبان دین با زبان آنها مشترک بود خود را متولی دین میشناختند و می‌خواستند که مسلمانان آنها را بعنوان مظاهر آن دین گرامی تحمل کنند. حتی این هم نه و بالاتر از این، یعنی متوقع بودند تا گروندگان و مسلمانان، دین را کنار نهند و به آنها سر فرود آورند.

هر قدر قدرت دستگاه خلافت فزونی می‌افت، این توقع و تندخویی بادیه-

نشینان تازه بدوران رسیده بیشتر میشد و عمال خلافت نیز با برتری جوئی خشن خود در همه جا بخصوص در ایران و بویژه در خراسان مردم را با تحقیر بسیار استثمار می کردند .

(وضع روستائیان در عهد عباسیان بیش از پیش به بدی گرائید و مظهر آن عبارت بود از افزایش خراج و تشدید رسم بیقرار که از طرف ماموران به روستائیان تحمیل میشده است)^۱

بیدادگری ، فجایع و تجملات خلفا ، امرای بنی عباس و بهره کشی از دهقانان و محرومین که بیش از دوره بنی امیه بوده است ، شورشها ، قیامها و نهضتها چون قیام بابک . . . و غیره شد . مردم از رفتار عباسیان ناراضی بودند و در سال ۲۵۱ شریک بن شیخ المهری علیه عباسیان قیام کرد ابو مسلم بجای همکاری با این قیام موقع عباسیان را تقویت نمود و نتیجه قتل ابو مسلم بود عباسیان درست مانند امویان عمل کردند . عامه مردم نه تنها چیزی عایدشان نشد بلکه در اثر فشار مالیات از پای در می آمدند .

آنچه باید مورد توجه قرار گیرد اختلاف اصولی ماهیت قیام دوره بنی امیه با دوره بنی عباس است . جنبشها در دوره بنی امیه بیشتر جنبه سیاسی داشت و علیه استیلاگران و اشغالگران تازی بود و رهبران این جنبشها اغلب بزرگان و سران محلی بودند اما قیامها در دوره بنی عباس بر ضد اشراف و زمین داران محلی بود که از سلطه سیاسی تازیان حمایت می کردند و هم علیه خلفا و امرای بنی عباس بود . در سال (۸۱۶ م - ۲۰۱ هـ) قیام برهبری بابک در آذربایجان و غرب

۱ - تاریخ ایران باستان تا پایان سده هجدهم . ترجمه کریم کشاورز

ایران آغاز شد و این قیامی بود علیه زمین داران ، مالکین بزرگ که مورد حمایت محرومین و مردم زحمتکش بود .

خرم دین نهضت بابک هم از تعلیمات خرم دینان بهره میگرفت . در باب کلمه خرم دین و خرم دینان (خرمیان) می گویند ، وقتی انوشیروان مزدک و پیروانش را قتل عام کرد زن مزدک بنام (خرمه دخت فاره) به روستای ری رفت و دین مزدک را تبلیغ کرد و بدینسان آنها را خرم دین خواندند . این کلمه اسم عامی است برای پیروان مذهب جدیدی که در قرن دوم در ایران ظاهر شده است . و در لغت نامه دهخدا جلد ۳۶ آمده است . این ترکیب خرم دین تقلیدیست از (به دین) که در باب مذهب زردشت گفته شده است یا اسلام در ایران دارد .

خرمیان در قرن دوم تا چهارم دنبال کنندگان مزدک بودند ، فرقه ای که از زرتشتگری منشعب شده بود . (قرن ۷۰۵ م) و از برابری اجتماعی و مالکیت اجتماعی زمین طرفداری می کردند . در الفرق بین الفرق می خوانیم بابک خرمی : کلمه "خرمی" در "Confrerier" Depont خرمی و در شرح موافق (ج ۳ ص ۳۸۹ "الخرمی" و همه آنها محرف است و خرم روستائی از اردبیل بود ... این الندیم (ص ۳۴۲) او را بابک "الخرمی" و فرقه منسوب به او را "الخرمیه" خوانده است مقدسی (ص ۳۸۹) از کوهی بنام "خرمیه" نام می برد که مسکن ایشان بوده (الفرق بین الفرق) . خرم دینان مانند مزدکیان کوششها برای برابری اجتماعی و از بین بردن مالکیت خصوصی بر اراضی و تقسیم آن در میان جماعت روستائیان آزاد کردند . طبق نوشته های علی اکبر دهخدا (جلد ۳۶) خرم دینان به دو طایفه منقسم شده اند . نخست جاویدانیان یا جاویدانیه که اتباع جاویدان سلف بابک بوده اند دوم بابکیان یا بابکیه که پیروان بابک باشند . از جزئیات عقاید خرم دینان

مطلقاً^۱ گاهی بها نرسیده و اگر کتابهای مذهبی داشتند ناهود شده است و آنچه از ایشان میدانیم اشارت مختصریست آلوده به تهمت و غرض که در اقوال مورخین می توان یافت .

"بابک خرم دین که او را بابک خرمی نیز گویند ، مردی ملحد پیشه بود و دین مزدک داشت و بزعم او اکثر محرمات مثل مباشرت با محارم حلال بود و او در ولایت آذربایجان و بیلقان خروج کرده هر کس را از اهل اسلام می دید به قتل می رسانید جمعی کثیر متابعت آن شریر کرده پناه بقلاع و مواضع حصین بردند و هر لشکری که مامون به جنگ او فرستاد منهدم باز آمدند " حبیب السیرجی^۲ سوم از حطه دوم .

خواجه نظام الملک در سیاستنامه با لحنی غرض آلود می نویسد :

" اما قاعده مذهب ایشان آن است که رنج از تن خویش برداشته اند و ترک شریعت بگفتند . چون نماز و روزه و حج و ذکات و حلال داشتن خمر و مال و زن مردمان هرچه فریفته است از آن دور بوده اند . هر که که جمعی سازند تا جماعتی بهم شدند تا بهمی بنشینند و مشاورت کنند ابتدای سخن ایشان بر کشتن ابو مسلم صاحب دولت دریغ خوردند و پیوسته لعنت کنند کشنده ابو مسلم .

سید مرتضی داعی رازی در کتاب تبصره العلوم در باب فرق غالبان گوید :

" بابک ملعونی بود از آذربایجان قوم بسیار بر وی جمع شدند و در زمان معتصم خروج کرد "

سمعی در کتاب الانساب گوید " خرمیه طایفه ای از باطنیان اند که

ایشان را خرم دینیه نامند یعنی هرچه خواهند و میل ایشان بدان باشد بکنند و این لقب از آنست که محرمات را مباح دانند و از خمر و سایر لذات و نکاح ذوالمحارم و

آنچه لذت برند روا دارند..... "اما خرمیه‌های "بابکی"، صاحب این طایفه بابک خرمی بود که هر که را میخواست اغوا کند نزد او دعوی خدائی میکرد و قتل و غضب و حرب مثله را در مذهب خرمی وارد ساخت (ابن‌الندیم کتاب الفهرست)..... "ایشان خرمیه‌اند و هر سال شبی دارند که زنان و مردان گرد آیند و چراغ را خاموش کنند و هر مردی که به زنی دست یافت از آن اوست". بلعمی می‌نویسد "مردمان جوان و دهقانان و خداوندان نعمت که ایشان را از علم نصیب نبود و مسلمانی اندر دل ایشان تنگ بود و شرایع اسلام در روزه و حج و قربان و غسل و جنایت بر ایشان گران بود..... از مناهی خدای عزوجل دست باز داشتن ایشان را خوش نمی‌آمد و چون در مذهب بابک این همه آسان یافتنند او را اجابت کردند و تبع او بسیار شد." ابن‌اثیر می‌گوید "ایشان از فروع مجوسند و مردانشان مادر و خواهر و دختر را به نکاح خویش در می‌آورند و آنان را به همین جهت خرمی گویند....."

ابوعلی بلعمی در ترجمه تاریخ طبری: (و این بابک مردی بود که خرم دینی در آن عصر پدید کرد و مذهب او مذهب زناده بود و اندر آن هیچ مقاومت نبود جز دست باز داشتن مسلمانی و حلال داشتن نبرد و زنا و خواسته و هر چه مسلمانی اندر حرام بود او حلال کرد مرصانع را و نبوت را انکار کردند تا امرونی از خلق برداشت (عوفی می‌نویسد..... جماعتی خرم‌دینان در بلاد آذربایجان نشسته بودند و فساد می‌کردند و نوا بر شر و فتنه می‌افروختند.....) آقای علی‌اکبر دهخدا جلد (۳۶) می‌نویسد: رویه‌مرفته مورخین ایرانی و عرب که در دوره‌های اسلامی تالیفاتی کرده‌اند در هر موردی که یک تن از پیشوایان ملت ایران جنبشی برپا کرده و بر تازیان بیرون آمده است نتوانستند که مقصود وی و حقیقت نهضت او را بدست آورند و به

همین جهت جنبش وی را جنبه بد مذہبی و بیدینی و زندقه داده اند و هر کس را که بر خلیفه تازی برخاسته است زندیق و ملحد و کافر و بد دین خوانده اند و نام شریف و خاطره گرائی او را به تهمت و افترا آلوده اند و درباره بابک خرم دین نیز همین معاملات را رواداشتند ولی در این زمان که ما از آن تعصب خلیفه پرستی و قبول سلطه بیگانگان و ارستهایم و بدیده تحقیق بر تاریخ دیار خویش مینگریم بر ما آشکار میشود که این مردان بزرگ را اندیشه ای جز رهائی از یوغ بیگانگان نبوده و این همه طغیانهای پیاپی که مخصوصا در سیمصد سال اول دستبرد تازیان بر ایران در تاریخ نیاکان خویش می بینیم جز برای نجات ایران نبوده است) و در این اقوال نیز اختلاف است زیرا که بعضی ایشان را از مزدکیان نوشته اند و گفته اند که بتناسخ قائل بوده اند) .

"خرم دینان معتقد بودند که خداوند دائما در افراد انسانی حلول می کند و تجسم می یابد . آدم و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (ص) و سپس "پیغمبران گوناگون" خرم دینی را تجسم ایزد می شمردند و بعضی مسلک های خرم دینی ابو مسلم را هم جزو آن ها محسوب می داشتند ^۱ " و به گفته مولفان دائرة المعارف (افغانستان مذهبی را که "بابک" به تاسیس و تعمیم آن پرداخت (خرمیه) یا فرحیه می نامند که معنی فرحت مسرت را افاده می کند زیرا در آن وقت پیروان "بابک" معتقد بودند که اساس این مذهب سبب فرحت و مسرت انسانها میگردد "خرم دینان نیز مانند مزدکیان پیرو ثنویت بودند یعنی بوجود و مبدا جهانی که دائما در نبردند - یعنی روشنائی و تاریکی یا بدیگر سخن خیر و شر، ایزد و اهریمن معتقد بودند . خرم دینان عقیده

۱ - تاریخ ایران باستان تا سده هجدهم . ترجمه کریم کشاورز

داشتند که سازمان اجتماعی که بر عدم تساوی مالی و ظلم و اجحاف مبتنی باشد آفریده مبدا تاریکی یا اهریمن است. تبلیغ می کردند که باید با سازمان ظالمانه اجتماعی فعالانه مبارزه کرد. خرم دینان از خلافت و مبدا آن متنفر بودند و از آنجائیکه در قلمرو خلافت بیشتر اراضی دولتی بود و بهره کشی روستائیان از طریق دستگاه دولت خلفا بصورت های بیرحمانه ای در می آید. خرم دینان نیز سرنگون ساختن خلافت عربی را هدف اصلی خویش قرار داده بودند. چون نهضت خرم دینان جنبش روستائیان علیه ستمگران بیگانه و بهره کشی فئودالی بود می توان گفت که نهضت - مزبور روح آزادی و اعتراض علیه ستمگری را در مردم پرورش می داد و از این رهگذر یک وظیفه تاریخی ترقی خواهانه را ایفا نموده است^۱

مذهب خرم دین از دو عنصر اصلی مرکب بوده است. نخست یک عنصر ایرانی پیش از اسلام که شاید بعضی از عقاید مزدک جزو آن بوده دوم یک عنصر ارتجاعی ایرانی بعد از اسلام که مانند تمام نهضت های دیگری بوده است که در گوشه و کنار ایرانیان وطن پرست برای کوتاه کردن دست پیدادگر خلیفه تازی پیش آورده اند.

بابک ابرمرد آذربایجان :

دانستیم که تازیان ستمکاری را بعد اعلای رسانیده بودند و اشراف فئودال چه ایرانی و غیر ایرانی به روستائیان و بیچارگان ظلم می کردند و از کار و زحمت آنها سرمایه می اندوختند. مردمان میهن پرست نمی توانستند تسلط بیگانگان را تحمل کنند و استقلال میهن و آزادی را طلب می کردند و دیگر اینکه میل نداشتند بیگاری و گرسنگی از آنها و مفت خواری و بهره کشی از اشراف و اعیان

۱ - تاریخ ایران باستان تا پایان سده هیجدهم. ترجمه کریم کشاورز

باشد.

خلاصه اینکه ۱- ایرانیان میل نداشتند اسیر بمانند ۲- ابزار مال اندوزی جباران باقی بمانند و دانستیم شورشها و قیام‌هایی پدیدار شد که هر دو موضوع بالا را در بر می‌گرفت. یکی از قیامها مربوط به قیام بابک خرم‌دین فرزند دلیر و مہمن پرست ایران از خطه آذربایجان.

آنچه از قیام بابک به ما رسیده است مبهم و گنگ است و آنگونه که لازم بوده این دلیر مہمن پرست را معرفی نمی‌کردند چه آنهاییکه راجع به بابک مینوشتند می‌بایست بد آنگونه بنویسند که خلفا و حکام ایرانی و غیر ایرانی آنها ناراحت نشوند و بیشتر حالت تخطئه داشت تا تبیین. و چنانکه در زیر خواهیم دید سعی میشده است که بدترین ناسزاها و تهمت را به وی بزنند. دکتر زرین کوب در دو قرن سکوت می‌نویسد: "این بابک بود که تاریخ‌نویسان مسلمان کوشیدند خاطره او را تیره و تباه کنند و بیشتر مطالبی که در منابع موجود درباره او آورده‌اند غرض‌آلود و افسانه‌آمیز است و بدشواری میتوان از ورای غبار افسانه‌ها سیمای واقعی او را دید و از تعصب، سعی کردند سیمای او را زشت و ناپسند جلوه دهند. . . . افسانه‌هایی که در باب او جعل کرده‌اند بخوبی نشان می‌دهد که با غرض و نیت خاصی سعی داشتند نام بابک را آلوده نمایند و بدینگونه قسمت‌های مهم تاریخ بابک و خرم‌دینان در ظلمت و ابهام فرو رفته است"

ابن‌الندیم در کتاب الفهرست (از لغت‌نامه دهخدا جلد ۳۶) گوید:

"واقده بن عمر تمیمی که اخبار بابک را جمع کرده است گفته است پدرش مردی از مردم مدائن و روغن فروش بود، بسرحدات آذربایجان رفت در قریه‌ای که بلال آباد نام داشت از روستاهای میمند سکنی گرفت و روغن در ظرفی بر پشت می‌گذاشت . . .

به زنی دلبسته شد و این زن مادر بابک بود. با این زن مدتی بحرام گرد می آمد
..... و ایشان (پدر و مادر بابک) تنها بودند و شرابی داشتند گروهی
از زنان قریه بیرون آمدند و خواستند آب از سرچشمه بردارند چون ایشان
را با هم بدیدند بر ایشان هجوم بردند. عبدالله (پدر بابک) بگریخت. موی
مادر بابک را کشیدند و او را بقریه بردند و رسوا کردند.

محمد عوفی در جوامع الحکایات و لوامع الروایات این نکات را با اندک
تغییراتی آورده چنین گفته است: "گویند او را پدر پدید نبود و مادر او زنی یک
چشم از دیهی از دیهای آذربایجان و گفته اند، مردی از متطببان سواد عراق با
وی نزدیکی کرد و بابک از وی متولد شد و مادر او بگدائی او را می پرورد"^۱
دکتر مصطفی رحیمی در دیدگاهها آورده است: حتی کوشیده اند بر حرامزادگی بابک
دلایل عینی بیاوند.

از محمد بن عمر کاتب علی بن مر آورده اند که او گفت "ابوالحسن علی بن
مر حکایت کرد که گفت ای ابوالحسن بخدای که بابک پسر من است گفت:
چگونه؟ گفت ما با ابن الرواد بودیم و مادر او زنی یک چشم بود و از خدمتگزاران
ابن الرواد و او خدمت من کرد و جامه های من شست، من روزی بر او نظر افکندم
و از دوری سفر و غربت بدو نزدیک شدم و پس از مدتی که از وی دور ماندم نزد من
آمد و گفت: آن روز که با من نزدیک شدی این پسر از آن زاد و بابک پسر من است
بابک با زن جاویدان (یکی از پیشوایان خرمدینان) عشق بازی آغاز کرد
تا زن را صید خود کرد و آن زن او را بر اسرار شوهر خویش مطلع گردانید"

۱ - علی اکبر دهخدا لغت نامه . شماره ۳۶

" زن جاویدان از پیش به بابک شیفته بود و بابک نهانی با او می‌آرمید "
" زن فساد ارتکاب کرد که هرگز پیش از او و پس از او کسی نشان نداده است. "
" افشین در باطن با بابک دستیکی داشت از هتک زنان او را
یار بود "

" و خود (بابک) با مادر و خواهر و زنش (مادر و خواهر و زن سهل بن سنباد
حاکم ارمنستان) در برابر وی گرد آمده بود و این ملعون (بابک) هر گاه مردم را
با زنانشان برده می‌کرد و به ایشان همین کار را روا می‌داشت " " وی زندیق
نابکار بود "

" بابک و برادرش را (پس از اسارت) بر شتر نشانیده بمیان هر دو صف
آوردند و بابک چون آن کثرت مشاهده میکرد تاسف می‌خورد که چون اینهمه مردم
از تیغ من جان بردند "

" می‌گویند خرمیه فارسی است و معنای آن کسی است که از شهوات پیروی
می‌کند و آنها را مباح می‌داند "

" راهزنان و بی‌سروپایان و فتنه‌جویان بر او (بابک) گرد آمدند "
از بابکیه پیروان بابک خرمی بودند که در کوههای بzdین در آذربایجان
برخواست و از آنجا پیروان بسیار پیدا کرد. آنان کارهای ناروا و زشت را روادانسته
و از مسلمانان شمار بسیاری بکشتند) " خرمیه یا خرم دینان فرقه‌ای بودند
دینی و سیاسی آغاز کار ایشان در سال ۱۹۲ هجری بود اولین طرفداران
این فرقه را " محمره " لقب دادند زیرا آنان شعار سرخ داشتند بابک عقیده
حلول و تجسم را تبلیغ می‌کرد و مانند مزدک به اشتراک مال و زوجات قائل بود.
" الفرق بین الفرق "

ابن‌النديم در الفهرست خرميه‌را از پيروان مزدك ميداند و چنين آورده
 "مزدك به پيروان خود دستور داده بود كه هميشه در جستجوى لذات باشند و در
 خوردنى و نوشيدنى بر خود سختى روا ندارند دوستى و يارى را پيشه سازند و با
 استبداد مبارزه نمايند. زنان خانواده را مشترك بدانند با اين همه رفتار و كردار
 پسنديده دارند و از پى آزار كسى برنمايند. سپس ميگويد بابك كسى است كه جنگ
 و غارت و كشتار را در ميان آنان رواج داد و پيش از آن خرم دينان به اين كارها
 دست نمى زدند.

پرفسور ادوارد برون در تاريخ ادبى ايران مى نويسد (پس از بيست و دو
 سال مصونيت سرانجام يكنفر به اعمال خود رسيد). از اينهمه تهمت و افترا ميتوان
 دريافت كه استقلال طلبى و قيام عليه ستمگران و استيلا جويان تازى و ناروائيهائى
 اشراف فتودال ايرانى نماها چه تاثير عظيمى در خلفا و امراى تازى داشت. چون
 از تمام اين ناسزاها بغض و كينه و غرض كاملا مشهود است. دليرى، ميهن پرستى،
 استقلال طلبى را دمرد بزرگ هميشه ستودنى است ولى براى افترا گويان جز بى -
 آبروشى

در قبال اينهمه تهمت و افترا عده‌اى هم در باره بابك چنين نوشته‌اند.
 در كتاب البدء و تاريخ مى خوانيم خرمدينان احكام و اخلاق اجتماعى خوبى داشتند
 از آنجمله از بدى ديگران سخت پرهيز مى كردند و اعتقاد به مظهريت نور و ظلمت
 موافق آيين زردشتى و مانوى داشتند

يا مقدسى درباره آيين و روش اين جماعت مى گويد (از ريختن خون جز
 در هنگاميكه علم طغيان برافرازند خوددارى مى كنند. به پاكيگى بسيار معتقدند
 ميل دارند بانرمى و نكوكارى با مردم ديگر درآميزند) به هر حال بابك

میل دارند بانترمی و نکوکاری با مردم دیگر درآمیزند) به هر حال بابک بن مروس یا بابک خرمی در کتابهای عربی و بابک خرم دین در کتابهای فارسی خوانده میشود و اقامتگاه او بذ (بفتح باء و تشدید ذال) بوده است . واقد بن عمرو گوید بابک زمانی نیز در روستای سرات (شاید سراب) ستوربانی و پس از آن شد و دو سال خدمت محمد بن رودازر می کرد و سپس در هیجده سالگی به بلال آباد نزد مادر بازگشت و مقیم شد و باز هم واقد بن عمر گوید در کوه بذ و کوههای دیگر پیرامون آن دو مرد توانگر از ملحدین متحرمین (خرم دینان) بودند یکی موسوم بجاویدان شهرک و دیگری مشهور بکنیت ابوعمران هر یک از آن دو میخواست به تنهایی دارای این مقام باشد جاویدان بن شهرک بکوه بذ برمیگشت شبانگاه او را به روستای میمند برده و او به ده بلال آباد پناه برد او را بخانه مادر بابک فرود آورد و زن تنگدست بود بابک بخدمت ایستاد جاویدان او را با سوء حال ، کندی و لکنت زبان زیرک گریز یافت ... بابک را بمن بده تا به بذ برم و موکل اموال خود گردانم چندی نگذشت ابوعمران بجاویدان تاخت و کشته شد . جاویدان مجروح و پس از سه روز درگذشت زن جاویدان به طرفداران شوهرش گفت که جاویدان وصیت کرده است که پس از او بابک پیشواست و روح جاویدان تحویل بابک شده است و مطمئن با دست بابک پیروزی نصیب خرمیان خواهد شد .

عاملها و شرایطی که باعث قیام خرم دینان شد :

آنچه قبلا درباره خلفای اموی

بنی عباس نوشتیم اینک فهرست وار بشرح آنها میپردازیم . منصور پایتخت جدیدی را بنا کرد و چهار سال طول کشید تا شروع به بنای آن کرد . در سال ۱۴۶ قصر

خلیفه و مسجد شهر تمام شد صد هزار کارگر و مزدور بکار ساختن مشغول بودند و بیش از چهار میلیون درهم صرف بنای آن کرد ، مبلغی که با توجه به خست منصور اندک نیست . منصور بیست و دو سال بر مسند خلافت نشست و اغلب قیامها را با قساوت فرونشاند و اغلب افراد را سر برید و بعضی را زنده لای دیوار گذاشت . بعد از او مهدی (۱۵۸ - ۱۶۹) و پس از وی هادی پسرش (۱۷۰ - ۱۶۹) (که به تحریک مادرش خیلی زود خاتمه یافت) هزار دار برای فرو ریختن زندانها برپا داشته بود ولی اجل مهلتش نداد . دوره خلافت هارون (۱۹۳ - ۱۷۰) طول کشید هارون خلیفه‌ای مال پرست و عشرت طلب بود . خرم دینان در آذربایجان و حمزه پسر آذرک در سیستان ، رافع بن لیث در خراسان در اواخر خلافت هارون شورش کردند .

بعد از هارون نزاع بین امین و مامون دوبرادر در گرفت غلبه مامون پیروزی موالی را بر تازیان مسلم داشت گرچه مامون پیرو تعاللات ایرانی خود نشد ولی به اعراب هم میدان نمیداد و بعد از مرگ مامون (۲۸۱) معتصم به خلافت نشست . در زمان وی ترکان در دستگاه خلافت راه یافتند .

بنی امیه بعلت افراط در عیش و عشرت و خرج زیاد خراجی که از ممالک اسلامی می گرفتند جوابگوی افراط هان بود . خرجهای دربار و اعوان و انصار خلفا آنچنان زیاد بود که اعراب مجبور شدند مالیاتها را زیاد کنند و آنجا را چپاول کنند .

دانستیم که دست یاران بیرحم خلفای تازیان همچون زیاد بن ابیه و عبیدالمزیاد و حجاج بن یوسف با ظلم و ستم و قتل و غارت مالیاتها را زیاد میکردند و اموال مردم را بزور می گرفتند به این هم قانع نبودند ، دسترنج تمام افراد

زحمتکش مسلمان بویژه نومسلمانان ایران را برای عیش و نوش دربار خلفا صرف می کردند . این اضافه مالیات ها و خراجهای تحمیلی باعث شورشها و قیامها شد و بعدا بنام دین و جهاد در راه اسلام و خدا به چپاول خزائن و دسترنج مردمان کشورهای مجاور یورش می کردند در زمان سلطه تازیان فتودالهای محلی ایران (ولایات) برای بدست آوردن حکومت باهم می جنگیدند و در این میان نتیجه نابسامانیها نصیب مردم زحمتکش و فقیر آن سامان می شد که اکثر به سیاه روزگاری و بدبختی بسر می بردند .

مالیاتهای کمرشکن ، بیگاری ممتد ، سر باز گیریهای ناهجاکه بر مردم تحمیل میشد آنها و ادار به شورش می شدند .

ابن حرقل می نویسد "زندگانی کشاورزان خوب نبود و اهالی با همه آبادانی و سرسبزی شهرشان بعلت نابسامانی اقتصادی مجبور بودند مصرف سالیانه خود را از خارج وارد کنند و بهمین جهت مقدار معتدایی جو و گندم و غلات از خارج وارد شهر میشد بدیهی است در اینصورت بعلت عدم استطاعت کشاورز و نداشتن توه خرید باو فشار بیشتری وارد میشد قیمت زمین ها بسیار گران بود و کشاورزان قوه خرید را در خود نمی دیدند بطور کلی در خراسان و سایر کشورهای اسلامی مردمان بطبقه رنجبر و زحمتکش محروم و طبقه ممتاز استفاده جو تقسیم میشدند که بار فشار بر گروه طبقه محروم بود ، آنها بودند که برای استقلال میهن و رهائی از یوغ تازیان قیام می کردند .

در زمان هجوم تازیان طبقه ای از مردم بعلت فشار طبقه ممتاز کشور ناراضی بودند و همیشه مترصد انقلاب و شورش بودند . اسلام با جنبه انقلابیست گروههای زیادی را بخود جلب کند چون طبقه زحمتکش که تهیه کننده وسایل رفاه

طبقه ممتاز بود محروم ترین گروه اجتماعی بودند ، در نتیجه تسلط نجبای ساسانی و امرای تازی برای آنها فرقی نداشت با توجه باینکه تصور می کردند با پذیرفتن اسلام از چنگال استبداد روحانیون و نجبای از همه جای خبر ساسانی رهائی خواهند یافت . دیدیم شیرازه چند هزار ساله ایرانی از هم گسیخت . اسلام بجز قسمت کوچکی از ایران در سراسر کشور رسوخ یافت . اما وضع داخلی تازیان هم پس از مدنی کوتاه دچار تفرقه و تشتت شد . اعراب ساده زمان پیغمبر پس از رسیدن به حکومت معالک بزرگ تغییر رویه دادند . حب جاه و مقام و ثروت و راحت طلبی در آنها رخنه کرد و برای ریاست و خلافت بکشمکش افتادند . دانستیم که نتیجه اش بحکومت " معاویه " و تسلط جابرانه و مستبد بنی امیه انجامید . وضع کشورهای تسخیر شده بصورت مستعمرات و مستملکات عرب درآمد .

والیان و سرداران اموی آنچنان باستثمار پرداختند که در تاریخ اسلام بی نظیر است . اسلام با شعارهایی نظیر انما المومنون اخوه (مسلمانان همه برادرند) یا ان اکرمکم عندالله افعیکم (برگزیده ترین شما نزد خدا پارسایانند) یا فرقی بین سید قریشی و زنگی حبسی نیست جز در تقوی یا آیه ان الله یامرکم بالعدل والاحسان (خدا شما را به عدل و احسان امر می کند) یا آیه قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله ولا نشرک به شیئا " ولا یتخذ بعضنا اربابا " من دون الله (بگو ای اهل کتاب بیائید بسوی کلمه ای که بین ما و شما مشترک است ناپرستیم مگر خدایرا و چیزی را با او شریک قرار ندهیم و غیر از خدا کسی بر ما ارباب و حاکم نباشد) و دیگر دستورها و شعارهای اسلامی که بسیار پسندیده بود و می توانست ملت استعداد ایران را جذب کنند . میدانیم که قبل از پیدایش اسلام در ایران بهره کشی طبقات محروم بسیار شدید بود و از طرف دیگر زورگوئی و بیدادگری طبقات

ممتاز زمینه اوضاع اجتماع ایران را برای پذیرش اسلام یا هر جنبش اعتراضی دیگر مهیا ساخته بود متأسفانه اسلام نتوانست انتظارات مردم ایران را برآورده سازد. دیگر در زمان امویان برابری مطلب فراموش شده‌ای بود و شعار عرب فوق همه را پیشه خود ساختند و چنان فشاری بر خلق روزگار وارد کردند که در تاریخ اسلامی بی نظیر است.

امرای اسلامی مردم ایران را همدیف چهارپایان می دانستند اما طولی نکشید که ایرانیان دریافتند که فریب خورده اند پس از آن اعراب مجبور شدند با اهالی شهر روبرو شوند آنها که فهمیده بودند اشتباه کردند با تمام قوامی جنگیدند و مقاومت می کردند و سرانجام فشار به یکرشته شورش و انقلاباتی انجامید. امویان برای اغنای شهوات خویش و برگردن جیب خود بنام جهاد فی سبیل اله به کشورهای آبادانی که هنوز از چپاول و یغماگری اعراب بادیه مصون مانده بودند حمله بردند.

نمونه‌ای از فجایع امویان از تاریخ بخارا:

(عبیداله بن زیاد فرمود تا درختان را کنند، دیه‌ها را ویران کردند، کاریزها و قنوات را خشک کردند تا "خاتون" حاکم شهر بخارا بمصالحه حاضر شد و هزار بار هزار درم مال بفرستاد و عبیداله آن مال بگرفت و بازگشت و چهارهزار برده با خویش برد. . . .^۱ یا معاویه حکومت خراسان را در قبال رشوتی به "سعید بن عثمان" پسر خلیفه سوم راشدین داد وی در حین سفر به نیشابور کرد و مال فراوان گرد آورد و در محاصره بخارا سیصد هزار

۱ - سید صادق گوهرین حجه الحق ابوعلی سینا

درم باضافه بیست تن از فرزندان آن ناحیه را بگروگان برد تا با حاکم صلح کند و سپس بسمرقند رفت پانصد هزار درهم از والی آنجا گرفت. به بخارا برگشت باز مال فراوان گرفت و شاهزادگان را با اینکه شرط کرده بود آزاد کند بآن وفا نکرد بلکه بمر و آمد باز هم مال فراوان گرفت و استعفانامه خود را نوشت و پس از خرید چندین نخلستان و باغ مرفه بزندگیش ادامه داد و آن شاهزادگان را نیز ببردگی در املاک خود واداشت آنها هم روزی او را در یکی از نخلستان ها کشتند و فرار کردند ولی در جایی که مخفی شده بودند از گرسنگی مردند.

بدینگونه می بینیم همه امرا بفکر جمع کردن پول و مال بزدند. در اینجا بود که ایرانیان فهمیدند که باید کار کنند و زحمت بکشند و حاصل کار و کوشش خود را که در گذشته به اشراف و اعیان تاراجگرایانی میدادند اکنون باید به تازیان استیلاگر بسپارند برای نمونه در عهد هاشم بن عبدالملک والی عراق بیست میلیون درهم حقوق می گرفت غیر از صد میلیون درهمی که اختلاس کرده بود. این حاکم اموی در هنگام عزلش سی و هشت میلیون درهم اموال داشت. دست یابی ثروت از طریق نامشروع و بازبودن دست آنها بر مال و جان و ناموس مردمان . . . فشار دستگاه حکومت اموی و لایابالی گری آنها به مبانی مذهب باعث شد که از همان اوان تسلط آنها توده های کثیر کشورهای اسلامی دست به شورشهای خونینی زنند. دانستیم بنی عباس هم گرچه با کمک ایرانیان بخلافت رسیدند ولی تمام قول و قرارها و وعده ها را فراموش کردند. زندگانی آنها نه تنها تغییر نکرد بلکه بر شدت فقر و تنگدستی آنها روز به روز افزوده شد. بنی عباس با ساختن بغداد و بنا کردن قصور و کاخهای مجلل و غرق شدن در عیش و عشرت همان راهی را پیمودند که اسلاف آنان می پیمود.

ارقام مالیات در عهد عباسیان به حدی بالا رفت که توده‌های رنج‌دیده
آرزوی روزگار پیشین را میکردند. مالیاتی که مردمان ستمکش بعضی ولایات ایران
در عهد مامون می‌پرداختند از قرار زیر بود:

سواد (عراق) ۱۳۰ میلیون و ۲۰۰ هزار درهم

خراسان غیر از ماوراءالنهر ۷۳ میلیون و ۲۰۰ هزار درهم

فارس ۲۴ میلیون

اهواز ۲۳ میلیون

ری و جبال ۲۰ میلیون

قسمتی از گرگان و طبرستان ۸ میلیون و ۳۰ هزار درهم

خراجی که چند شهر عمده ایران می‌پرداخت از قرار زیر بود:

شهر ری تنها ده میلیون درهم.

شهر نیشابور فقط ۴ میلیون و ۱۸۰ هزار و ۹۰۰ درهم.

در شهر مرو تنها یک میلیون و ۱۴۷ هزار درهم.

این ارقام نمونه‌ای است از صدها هزار رقم مالیات ولایات و شهرهای دیگر ممالک
اسلامی که بصورت سکه‌های طلا بخزانة خلفای عباسی که بر جای پیغمبر و یاران او
نشسته بودند وارد میشد و تمام آن صرف عیش و عشرت و لهو و لعب و ملاحی و
مناهی میکردید.^۱ بطور کلی در زمان عباسیان حراج (مالیات ارضی) مختلف بود
در بعضی جاها از روی مساحت و در پاره‌ای نقاط دیگر از روی محصول می‌گرفتند
وصول مالیات موکول به زراعت بود و هریک از این دونوع مالیات مراتب و درجاتی

۱ - سید صادق گوه‌رین حجة الحق ابوعلی سینا

داشت. ^۱ و این استعمار وحشتناک و فشار طاقت فرسایی بود که از همه جوانب بطبقات محروم بویژه به دهقانان و خرده مالکین وارد میشد. مردم برای نجات از این همه ستم، حاکم عادل می خواستند و در بعضی نقاط بویژه در شمال و شمال شرقی ایران بر ضد حکام مستبد و بیدادگر برخاستند و شورش های استقلال طلبانه آغاز شد. گرچه تازیان با وحشیانه ترین روش این طغیانها را سرکوب می کردند برای نمونه (بیزید بن مهلب پس از آنکه قیام گرگان را فرو نشاند برای اینکه مردم را بترساند دستور داد از خون مردم بی دفاع آسیاب را بگردانند) اما این کارهای وحشیانه کمترین اثری بر آزادیخواهی و استقلال طلبی و خارج شدن از یوغ بیگانه نداشت در اینجا تا حدی از علت های طغیان و قیام ها مطلع شدیم.

زمانیکه جاویدان بن سهل یا جاویدان بن شهرک یا جاویدان بن سهرک یا پیشوای خرم دینان و استاد بابک درگذشت و بابک بجای وی نشست سال ۲۵۱ هجری بود. بابک علیه خلیفه اسلام قیام کرد و سبب این قیام را حاتم بن هرثمه میدانند بدینگونه که هرثمه (ابن یمین) پدر حاتم زمانی در گذشت که پسرش در ارمنستان بود و دانست که پدرش چگونه در گذشته است.

حاتم از تمام آزادیخواهان و پادشاهان نواحی خواست که علیه مامون قیام کنند. بابک هم به این ندا جواب مساعد داد و در اولین مرحله شهر بزد را گرفت (ناحیه بزد و شهر بزد و کوهستان بزد در قسمت شرقی دشت مغان نزدیک ناحیه طالش و سواحل و مجاور سواحل غربی دریای خزر بوده است)

مامون علیه بابک سپاه فرستاد (۲۵۴) فرماندهی سپاه با یحیی بن معاذ بود که یحیی

شدست خورد ولی جایگاه بابک در محلی استوار بود .

نوشته‌های دکتر زرین کوب در دو قرن سکوت (.) ماوی گاه او در کوه‌های ارمنیه و آذربایجان بود جای‌های سخت و دشوار که سپاه آنجا نتوانستی رفتن صد پیاده در گذری بایستند اگر صدهزار سوار بودی باز داشتند و کوه‌ها و در بندها سخت بود اندر یکدیگر اندر شده در میان کوه‌ها حصار می‌گذاشته بود که آن را بدیده خوانندی و او این در آنجا نشسته بودی چون لشکر بیامدی گرداگرد آن کوه‌ها فرود آمدندی و بدیشان راه نیافتندی و او آنجا همی بود تا روزگار بسیار برآمدی چون سپاه ایمن یافتندی یکشب شبیخون کردند و غلغله را هلاک کردند و سپاه اسلام را هزیمت کردند (این اعمال معرف آگاهی بابک از فنون رزم و غافلگیری و حمله . . . میباشد) تا دیگر باره سلطان به صد لشکر گرد کردی و فرستادی (. . .) در سال ۲۰۵ عیسی بن محمد بن ابی خالد که حکمران آذربایجان و ارمنستان بود بجنگ با بابک گسیل شد و در این سال هم لشکریان خلیفه شکست خوردند .

در سال ۲۰۶ عیسی بن محمد بن ابی خالد مامور نبرد با بابک شد که تا اندازه‌ای پیروزی با خلیفه بود و در سال ۲۰۸ علی بن صدقه معروف به زریق که حکمرانی آذربایجان و ارمنستان را داشت بجنگ بابک رفت و شکست فاحشی یافت .

در سال ۲۰۹ احمد بن حمید اسکافی بجنگ بابک رفت ولی اسیر بابک شد . در سال ۲۱۱ محمد بن سید بن الس حکمران موصل بدست ملازمان علی بن صدقه معروف به زریق موصلی کشته شد و این امر باعث خشم مامون شد و محمد بن حمید طوسی را بجنگ زریق و بابک فرستاد .

در سال ۲۱۲ محمد بن حمید طوسی در زاب با زریق برخورد داشتند و جنگ سختی در گرفت که زریق امان خواست و سپس بجنگ بابک رفت . با اینکه

محمد بن حمید در این جنگ آرایش جالبی را طرح ریخته بود وای نبوغ جنگی بابک بر آن پیشی گرفت همان گونه که نوشته‌اند بابک از بالای کوه بر آنها مسلط بود و ضمناً مردان خود را به کمین آنها گماشت از طرف دیگر زیر هر سنگی گروهی را آماده نگه داشت و سپاه محمد بن حمید که آرام پیش می‌آمدند از سوی بابک اقدامی نمیشد تا آنها سه فرسنگ از کوه بالا رفتند که بابک فرمان حمله داد و خرم‌دینان از کمینگاه خود بیرون جستند و لشکریان محمد بن حمید را شکست دادند و همه فراری شدند. قابل دانستن است که بابک از شیوه کمین کردن و استفاده از موقعیت حمله کردن بخوبی آگاهی داشت. گرچه خود حمید و سردارش ابوسعید لشکریان را به پایداری تشویق کردند سودی نبخشید و خرم‌دینان حمید را از جامه و رفتارشان ساختند و باو حمله کردند و وی را کشتند. شکست حمید و کشته شدنش به مامون گران آمد عبدالله بن طاهر بن حسین را به جنگ بابک مامور کرد. در این جنگ کار بابک سخت شد. در سال ۲۱۸ به گفته ابن اثیر افراد زیادی از مردم اصفهان، همدان، جبال و غیره دین خرمی را پذیرفتند. معتصم اسحق بن ابراهیم بن مصعب را با سپاهی فرستاد وی در اطراف همدان بود.

(از خرم‌دینان شصت هزار تن را بکشت مورخین کشته شدگان این جنگ را که از طرفداران بابک بودند یک فقره صد هزار نفر نوشته‌اند)

در سال ۲۱۹ اسحق بن ابراهیم می‌نویسد از اسیران خرم‌دینان گروه بسیاری باوی بودند و بجز زنان و کودکان صد هزار تن از آنها را کشت در همین سال عده‌ای از خرم‌دینان به تئوفیل (Theophile) امپراتور قسطنطنیه پناه بردند. همین پناه دادن باعث یک سلسله جنگ‌هایی بین تئوفیل و معتصم شد. معتصم لشکریان تئوفیل را شکست فاحشی داد که منجر به فتح غوریه شد (پس از ۵۵

روز محاصره سپاه بغداد آن شهر را گرفتند و ۳۵ هزار مردم آن شهر را کشتند و شهر را با خاک یکسان کردند .)

بابک مدت بیست و دو سال با لشکر خلیفه جنگید و در این مدت بابک به وسیله مردم عراق و آذربایجان بخصوص روستائیان و کشاورزان پشتیبانی شد (ولی خرم دینان کلا " ۶۱ سال در نبرد بودند چون خروج خرم دینان از سال ۱۶۲ و ختم آن ۲۲۳ زمان دستگیری و کشته شدن بابک است .

درباره ظهور خرم دینان آقای سعید نفیسی می نویسد . (ظاهرا سال ۱۶۲ نخستین سال است که خرم دینان در ایران ظاهر شده اند و در حدود اصفهان بیرون آمده اند و سپس سی سال بعد یعنی در سال ۱۹۲ خرم دینان آذربایجان جنبشی کرده اند و سپس نه سال بعد یعنی در سال ۲۰۱ بابک پیشوای ایشان بیرون آمده است از سال ۱۹۲ تا ۲۰۱ مدت پیشوایی جاویدان بن شهرک بوده است و بابکیان با خرم دینان منحصر باتباع بابک در آذربایجان نبوده اند بلکه در سایر نواحی ایران خصوصا در مرکز ایران و در اطراف اصفهان و ناحیه جبال یعنی تمام قلمروی که میان آذربایجان و طبرستان و خراسان و بغداد و فارس و خوزستان واقع است شامل ناحیه نهاوند و همدان و ری و اصفهان و کاشان و قم و سمنان و دامغان و قزوین است همه این شواهد نشان می دهد که خرم دینان تا چه حد در مردم نفوذ داشتند و تا چه حد برای استقلال میهن و آزادی مردم تلاش می کردند . علاوه بر خرم دینان ایرانیان دیگر بودند که در دربار بعضی از خلفا مانند مامون خدمت می کردند و در عین حال مصالح کشور و هموطنان خود را از نظر دور نمی داشتند ولی در زمان معتصم دیگر ورنه برگشته بود و چون وی از ایرانیان سوءظن داشت به ترکان روی آورده بود و پیشوایان ترک مانند اشناس ، انیاخ ، بوغای کبیر در دربار معتصم راه یافتند و یگانگی دوره

برمکیان به دو گانگی گرائید . و آن اتحادی که در دربار بغداد بین ایرانیان بود از بین رفت و کشمکش بین طاهریان و افشین و از سوی دیگر ترکان در گرفت که تازیان از آن بهره گرفتند .

بایک با نفوذی که در بین توده مردم داشت بهیچ طریق شکست پذیر نبود معتصم تصمیم گرفت که افشین را بجنگ بایک گسیل دارد .

افشین که بود ؟ نام افشین حیدر بن کاووس و اسم جد پدرش ساخره از امرای محلی اشروسنه (در اقصای ماوراءالنهر) بود . لقب عموی فرمانروایان ولایت اشروسنه افشین بود . اشروسنه در ماوراءالنهر بین سیحون و سمرقند بود .

در سال ۲۰۲ که احمد بن ابی خالد پیشکار طلحه پسر طاهر ذوالیمینین به جنگ کاوس پدر افشین در ماوراءالنهر رفت . پدر و دو پسرش حیدر و فضل را اسیر کرد و ببغداد فرستاد افشین بعدها از بزرگترین امیران دربار بغداد شد .

افشین مردی جاه طلب بود و میخواست سلطنت خراسان برسد و مال و ثروت جمع کند و برای رسیدن به هدفش از هیچ نیرنگ و خدعه دریغ نمی کرد و حاضر می شد هم میهنان و هم کیشان و هم نژادان خود را به نام مسلمانی از دم تیغ بگذرانند ،

بنابراین اگر بر بایک دست می یافت حس جاه طلبی اش ارضا می شد و بر همه ایران برتری می یافت و در ضمن می پناشت اموال فراوان از این راه بدست خواهد آورد و بقول دکتر زرین کوب دو قرن سکوت (امرا نیز مانند شاه غالباً جز برای کسب مال

جنگ نمی کردند . اینان جنگجویان مزدوری بودند که جلادت و شجاعت خود را با عطایا و غنائم معامله می کردند و تیغ و بازوی خود را مثل آزادی و خرد خویش به صاحبان قدرت می فروختند و برای بدست آوردن طلا از ریختن خون هیچکس حتی

خون خود دریغ نداشتند . غنائم و اموالی که در این جنگها از بار و بند دشمن و

گاه از مردم زبون و بی دست و پای شهرها و دهات غارت می کردند برای آنها عایدی سرشاری بود. برای افشین که مانند همه امرا خود را خدمت گذار مرگ و نیستی و پاسدار قدرت و عظمت می دانست هیچ چیز آسانتر و مطبوع تر از قبول چنین ماموریتی نبود. (بنابراین وقتی چنین پیشنهادی از طرف خلیفه عرضه شد بیدرنگ پذیرفت. اما بابک سردار دلیر و هوشمند که مدتها رهبری شورشها را بعهده داشت با سانی شکست پذیر نبود و بابکی که کارگران و زحمتکشان و همینطور روستائیان به علت جور و ظلم عوامل دستگاه خلافت باو پیوسته بودند و دیگر مزدورارباب و اشراف نبودند بلکه از کار و از زمین خود بهره می جستند با جان و دل می جنگیدند و چون هدف آنها علاوه بر همه آزادی میهن بود مطمئناً "استقامت و پایداری غیر قابل شکست بود.

افشین در سال ۲۲۵ هجری قمری بغداد شد ولی ابوسعید محمد بن یوسف قبلاً از طرف خلیفه مأموریت یافت تا مکانهای خراب را از نو بسازند و تحت فرمان افشین باقی بماند بابک باز از شیوه کمین گرفتن و شبیخون زدن مدد گرفت و اجرای این امر را به معاون خود که معاویه نام داشت واگذار کرد معاویه هم بر سر تنگهای میان دو راه نشست و منتظر ماند و از طرف دیگر بابک چون از عمل ابوسعید اطلاع یافت جاسوسی را نزد معاویه فرستاد تا محل گرد و فرود آمدن ابوسعید را باو خبر دهد (از اینجا بخوبی مشهود میشود که بابک در میان لشکریان خلیفه جاسوسانی داشت که اوضاع و احوال آنجا را باو رسانند).

آقای علی اکبر دهخدا می نویسد (معاویه معاون بابک شب تاختن کرد و از آنجا که بود بجای دیگر رفت و جای ابوسعید را یافت و چون روز شد بازگشت پس به ابوسعید خبر رسید که دوش معاویه در فلان ده بطلب وی آمده است ابوسعید

سوار شد و بطلب معاویه رفت و او را در بیابانی بیافت و با وی جنگ کرد و سیصدتن از سپاهیان او را بکشت و پانصد مرد اسیر کرد و معاویه با اندکی از لشکریان خود رهایی یافت و خویش را بدان تنگه‌ها افکند و ابوسعید آن سرها و اسیران را نزد معتصم فرستاد و خلیفه فرمان داد اسیران را گردن زدند پس از این افشین خود به آذربایجان رفت (.....) بابک پس از شکست معاویه به عصمت سپهسالار خود فرمان داد که با سه هزار نفر بجنگ ابوسعید برود عصمت به قلعه محمد بن بعیت موسوم به شاهی فرود آمد (محمد بن بعیت با بابک در صلح و آرامش بسر می‌برد همیشه لشکریان بابک مهمان محمد بن بعیت میشدند) این بار صاحب قلعه از آمدن افشین آگاه بود و عصمت را با دهن چنان مست کرد که از خود بیخود شدند . پس از آن محمد بن بعیت دستور داد آن دهن را کشتند و با عصمت شرط بست که اگر افراد خود را تکتک به بالا فرا خواند زنده میماند ، عصمت چنین کرد وعدهای از افراد عصمت بدام افتادند فقط بازمانده لشکر از جریان آگاه شدند و گریختند . محمد بن بعیت بعدها عصمت را نزد معتصم فرستاد و عصمت با آگاهاندن خلیفه از سار و برگ و لشکریان در اردوهای جنگ از کشته شدن معاف شد و به زندان افتاد . افشین با لشکریانش در برزند محلی در آذربایجان فرود آمد قرارگاهی بین خود و ابوسعید فراهم ساخت و وعدهای را در آن گماشت که مرتبا " خبرها را بهم می‌رسانیدند و جاسوسان بابک را که دستگیر می‌کرد نمی‌کشت بلکه به آنها هدایایی می‌بخشید و افشین آنها را بخدمت خود می‌گماشت تا خبرچینی کنند . افشین سپس باردبیل رفت و یکماه در آنجا ماند تا از وضع راهها باخبر شود و پس از اردبیل بسوی بابک رفت و در بین راه با محمد بن بعیت مشورت میکرد . وعدهای از لشکریانش را در دره‌ای فرود آورد و دورادور آن خندق کشید تا از شبیخون در امان بماند .

هفت ماه انتظار طول کشید و بابک خود را نشان نداد زمستان هم فرا رسیده بود و لشکریان افشین دلتنگ شدند ولی افشین می دانست با همه قدرت و تجربهای که در جنگ دارد نمی تواند بدون حيله و نیرنگ به بابک دست یابد . بنابراین به خلیفه نامه ای نوشت (. . . .) کار این مردم را پایان پدیدار نیست و سپاه مرا بسوی ایشان راه نیست و اینک من اندیشیده ام که مگر بحیلتی او را بیرون آوردم . اکنون خلیفه را باید که درم عطا و نفقات برای سپاه فرستد تا بفرمان من کار کند پس معتصم صد شتروار درم با بوغای کبیر و سیصد غلام ترک از بزرگان غلامان خود فرستاد . . .) در اینجا افشین حيله ای بکار برد تا بابک از وجود درم ها باخبر شود و برای حمله از ماوی گاه خود بدر آید این حيله هم گرفت و بابک پس از پیورش دانست قریب خورده است و پس از درگیریهای دیگر به بد بازگشت و افشین در برزند ماند و پس از چند روز قافله های آذوقه برای لشکریان افشین می برد که مورد حمله سپهبد بابک قرار گرفت . گرسنگی لشکریان افشین را تهدید می کرد و از حکمران میراغه یاری خواست و او آذوقه فراوانی فرستاد که مورد حمله سپاه بابک بفرماندهی طرخان یا آذین نام قرار گرفت افشین از حکمران شیروان آذوقه فراوانی دریافت داشت .

در سال ۲۲۱ بابک با بوغای کبیر و افشین نبرد کرد و این هردو لشکریان خود را بگرد هم آئی در جاهای خاص گماشتند و بابک با دو هزار نفر خود را بگروه افشین زد که عده های هزیمت کردند و عده های هم از دو طرف کشته شدند و شب دیگر بابک با سه هزار نفر به گروه بوغای کبیر شبیخون زد عده های کشته شدند و بقیه فرار کردند . برادر افشین فضل بن کاوس زخمی شد بوغای کبیر خود را نجات داد و بسوی افشین رفت زمستانی گذشت و افشین تصمیم گرفت حلقه محاصره در اطراف قلعه بد. را تنگ تر کند . باز هم بوغای کبیر به قلعه پیورش برد و پس از دادن تلفات

عقب نشینی کرد و با اینکه قوای کمکی رسیده بود ولی بعزت باد و بوران و سرما حمله به دره بد یا قلعه جم هور مشکلتر بود و باز هم بابک یورش برد آنها را شکست داد. برغای کبیر هم فرار کرد ولی بابک راه را به آنها بست و گروهی را کشت و آنچه با ایشان بود گرفت باز زمستانی دیگر که در جنگ وقفه‌ای حاصل شد در این میان طرخان به اجازد بابک بسوی ده خود رفت که در راه با غلام افشین برخورد کرد که طرخان کشته شد و بابک از این خبر ملول و غمگین شد. پس از زمستان خلیفه سرهنگی به نام جعفر بن دینار معروف به جعفر خیاط که از عمال بزرگ زمان مامون بود بفرماندهی ده هزار مرد منسوب و بکمک افشین گسیل داشت و غلام خلیفه اتیباخ ترک که مطبخ - سالار هم بود با سی میلیون درم روانه شد و همچنین از قاسم العیسی یاری خواست تا لشکر به مدد افشین بفرستند و نامه‌ای به افشین نوشت (بجنگ رو و مپندار که من و سپاه من از بابک باز گردیم) اما بابک وقتی آمدن جعفر خیاط و اتیباخ مطبخ سالار را شنید بر معتصم افسوس خورد و گفت (کار وی بجائی رسید که درزی و طبباخ خویش را به جنگ من فرستاد و دیگر با او کس نماند .)

گرچه در این موقع بابک خواست امپراطور رم را بکمک بخواهد وی هم پس از تاخت و تاز بشهر زیطره وقتی خبر شد که معتصم بجنگ او شتافته است به قلمرو خود بازگشت.

در همین زمان آذین مرد مبارز و دلیر با ده هزار سوار بدستور بابک بجنگ افشین شد. افشین هم سرهنگی بنام ظفر بن عبدالله با ۲۰۰۰ نفر از بیراهه برای هجوم به لشکریان آذین که همراه زن و بچه خود بودند فرستاد. ظفر عده‌ای از افراد را کشت و زنان و بچه‌ها را به اسارت برد. آذین که در زمان وقوع جنگ به دره‌ای فرود آمده بود و پس از شنیدن خبر برای پس گرفتن اسیران برگشت و سرهنگی

بنام ابوالمظفر بن کثیر با پنج هزار مرد از سوی افشین به تعقیب آذین شتافت. گرچه عده‌ای را باز پس گرفت ولی سرانجام شکست یافته نزد بابک که در قلعه بود رفت و ابوالمظفر با غنایم نزد افشین شتافت. گرچه معتمد عمل افشین را خطا میدانست برای ایمنیت از شبیخون دستورهائی فرستاد و تدبیرهای پیشنهاد کرد که افشین بدان عمل نمود. افشین پس از ده روز بحصار فرود آمد و بابک برای آنها (خروارها ماست، روغن، بره، شیرمست و خیار بی درنگ فرستاد و گفت شما مهمان مائید و بدین راه درشت ناخوش می‌آئید و ما را به حصار جز این قدر چیز دیگری نبود. افشین گفت: تا آن نشتند و باز پس فرستاد) دانم که این چیزها فرستادست تا سپاه ما را شمار کنند گفت شما شماره این سپاه را ندانید من دانم و بابک را بگوئید که این سپاه سی هزار مرد جنگی است با امیرالمومنین سیصد هزار مرد است تا یک تن زنده باشد و از تو برنخواهند گشت) اگر دانی که به زنهار بیرون آئی بیای و اگر دانی که آنجا بایدت بودن میباشد تا جان تو و کسانی که با تو باشند در سر اینکار نرود از آنجا باز نخواهند گشت) ^۱

بعضی از مورخین می‌نویسند که بابک برای فریب افشین و تدارک فرار زنهار نامه را پذیرفت و برخی قبول زنهار نامه را از جانب عبدالله برادر بابک نوشته‌اند. بهر حال بابک از این جنگ و گریز زیاد داشت، گاه بیرون از حصار که از داخل حصار و در این جنگ و گریزها چه بسیار از طرفین کشته شدند ولی بابک دست‌یافتنی نبود ولی افشین تدبیری بکار برد و از معتمد خواست زنهار نامه‌ای

۱ - آقای علی‌اکبر دهخدا لغت‌نامه شماره ۳۶

برای بابک بفرستد و این زنهار نامه بخط و مهر امیرالمومنین و بر او مهر زرین بود که بوسیله افشین می‌بایست برای بابک فرستاده شود. و برای آخرین بار که جنگ بین آنها در گرفت و مهلتی پیش آمد و بابک توانست از فرصت استفاده کرده به ارمنستان بگریزد. مورخی می‌نویسد بابک از آنجا (قلعه) همراه زن و برادر و دو کس دیگر از راه مخفی بیرون شد. و به ارمنستان رفت و آنجا پشه‌ها بسود طولی نکشید که فرار بابک آشکار شد و افشین دستور داد بابک را در درختان بمیان اندر گیرند و هر جا که راه برود سپاه دویت و پانصد بگماشت و راه‌ها را استوار بگرفت... گویند کسی حاضر نبود تا زنهار نامه را به بابک برساند تا اینکه نامه‌ای از طرف پسر بابک که اسیر افشین بود برای بابک نوشته شد توصیه شده بود زینهار بطلبید و این نامه چون بدست بابک رسید نخواند و بیانداخت و گفت او پسر من نبود که تسلیم شد و مرد دیگری داوطلب شد که نامه را به بابک برساند وقتی بابک مهرنامه را گشود و خواند گفت "این پیش افشین ببر و بگوی که این ترا بکار آید نه مرا" در این میان افشین به همه حکام و عاملین خود نوشت که در دستگیری بابک به او کمک کنند.

نیرنگ:

سهل بن سنباد امیر ارمنستان چون دانست که بابک نزد قلعه وی فرود آمده است و با آشنائی قبلی که با او داشته بنزدش می‌رود و با اظهار دوستی فراوان و چربزبانی او را به قلعه خود برده و بخدمت کمر بست. قصد بابک این بود که از طریق ارمنستان بنزد تئوفیل برود و تئوفیل امپراطور روم از کسانی بود که همیشه بابک را تأیید می‌کرد تا علیه خلافت عباسی آذربایجان را مستحکم نگاهدارد. سهل بن سنباد به بابک گفت حالا رفتن بوسی جهت است زیرا تئوفیل آن

روزها که با تو عهد و پیمان می بست میدانست که مردم آذربایجان پشت سر تو هستند مطمئناً حالا تک و تنها نزد او می روی اول کاری که خواهد کرد این است که ترا تحویل معتصم خواهد داد و در عوض امتیازاتی خواهد گرفت، یعنی همان کاری که بعداً سهل بن سنباد کرد.

سهل بن سنباد روز دیگر او را به بهانه شکار بیرون برد و تحویل نوکران افشین داد. بابک وقتی این دانست که گول خورده است روی به سهل کرده و گفت (غدر کردی و مرا ارزان فروختی) و چنانکه آقای دهخدا در لغت نامه جلد ۳۶ می نویسد (..... سهل او را دشنام داد و گفت : تو داعی بقر و غنم بودی شبان را به تدبیر جیوش و سیاست و اجرای حکومت هیچ نسبت نیست . افشین با نیرنگ و ناجوانمردی بابک را اسیر کرد و بسوی معتصم روانه ساخت .
پاداش برای خیانت :

در اینجا وظیفه و انعام مخصوصی که برای افشین تعیین شده بود می آوریم : هر روز که جنگی در می گرفت خلیفه ده هزار درهم به افشین پاداش می داد و روزی که جنگ درگیر نمیشد افشین پنج هزار درهم پاداش میگرفت و میگویند افشین برای جنگ با بابک هزار هزار درهم دریافت داشت . دربارگاه خلیفه معتصم تاج بر سر افشین نهاد و دو شاخ گوهراکین بر روی پوشانید و بیست هزار درهم لشکریان وی بخشید . شاعری بنام ابوتمام طائی قصیده ای در ستایش وی سرود و دیگر شاعران از او پیروی کردند . مدیحه ها سرودند و صله ها دریافت داشتند . (افشین همچنین پس از تحویل دادن بابک به معتصم تاجی مرصع به یاقوت احمر و زمرد اخضر ، جامه فاخر و کمر بند مطلا و مکرل گردن بند جواهر نشان پاداش گرفت . و باز معتصم حاضر بودگان را خلعت برافکند از جامه خویش و هفت مرکب

با ساخت و هر دو دست از راهای حرص در کرد و تاجی مرصع بر وی نهاد که
 قیمت آن خدای تعالی دانست و بیش از هزار دینم بر سر آن نهاد و بخانه افشین
 فرستاد) گویند چون افشین بر معتصم وارد شد بابک را همراه خود آورده
 بود معتصم او را بر سریری در برابر خود نشاند و تاجی بر سر او نهاد . اسحق بن
 خلیف شاعر در ضمن قصیده‌ای که در مدح معتصم سروده است چنین می‌گوید : از
 جنگی که آتش آن در "بذ" فروزان بود دور نشدی تو در اینجا بودی (ولی گوئی)
 در آنجا حضور داشتی . امتی به شمشیر برنده تو افشین نیرو گرفتند و دین و آیین
 نیز به وجود او موید گشت (چون بابک را نزد تو آورد وی را (افشین) بر تاج
 سرافراز کردی و او سزاوارترین کسی است به تاج تو)^۱ (در زمانی که افشین از نزد
 بابک و برادرش بسوی معتصم رهسپار شد تا آنروز که بسامرا رسید هر روز خلیفه
 اسبی و خلعتی بوی می‌فرستاد)

بسوی (سامرا) (سر من رای) معنی این لفظ آنست که هر کس آنرا ببیند
 مسرور گردد و بنا بر کثرت استعمال این کلمه به سامره تبدیل یافت . معتصم خلیفه
 اسلامی هنوز باور نداشت که بابک اسیر شده باشد و وقتی این خبر به وی رسید
 (.) هر روز خلیفه اسبی به وی می‌فرستاد و چندان معتصم بکار بابک دلبستگی
 داشت که برای نگاهداشتن راهبها و دفع آفت برف و سرما از او امر تا عقبه حلوان
 سواران و سپاهیان گماشت و در هر فرسنگی اسبی با ساخت نگاه می‌داشتند و ایشان
 اخبار را به یکدیگر می‌رسانیدند تا به معتصم می‌رسید . از حلوان تا آذربایجان
 در هر منزلی فرسنگ بفرسنگ چهارپایان نگاه داشته بودند و هر یکروز یا دو روز

۱ - اخبار الطوال ترجمه آقای صادق نشاء

چهارپایان را عوض می کردند و در هر فرسنگ ماموری بود که چون خبری از رسیدن ایشان باو میرسید بانک می کرد بکسی که بفرسنگ بعد بود خبر می داد تا خبر به معتصم میرسید (از پنج فرسنگی سامرا بنام یاطول تشریفات خاصی برای ورود بابک به شهر تهیه می بیند .

(.) فیل بزرگی بود که بدیهای سرخ و سبز و انواع حریر رنگارنگ آراسته بودند و با این فیل ناقه بزرگ "بختی" هم بود که بهمان گونه آراش داده بودند و افشین را در دراعه فرستادند از دیبای سرخ زربفت و صدرش به انواع باقوت و جواهر مرصع بود و سر دراعه که اندکی از آن پست تر بود و کلاه بزرگی برلس مانند که نگینها داشت برنگهای مختلف در او گوهر بسیار بر آن دوخته بودند و افشین دراعه را به بابک پوشانید و آن دیگر را در بر برادرش کرد و کلاه را بر سر بابک گذاشت و کلاهی مانند آن بر سر برادرش نهاد بابک را بر فیل و برادرش را بر ناقه نشاند (و از میان دوره سپاهیان و خلایق که بدستور معتصم برای تماشای آنها بودند عبور کردند .

گرچه برخی از مورخین می نویسند که بابک و برادرش را بر شتر نشاندند بهر حال دستگیری بابک برای معتصم منتهای آمال بود و هنگامی که بابک را نزد معتصم بردند ، استوار و دلیر بود و با گردنی افراشته ایستاد . در اینجا از لغت نامه دهخدا مطالبی در این باره می آوریم " محمد عوفی در جوامع الحکایات و لوامع - الروایات آورده است : این ساح گوید چون بابک خرمی را بگرفتند من و چند تن دیگر موکل او بودیم و او را براه کرده بودیم و گفتند " که چون ترا پیش خلیفه برند و از تو پرسد که بابک تویی بگوی آری یا امیرالمومنین بنده توام و گناهکارم و امیدوارم که امیرالمومنین ترا عفو کند و از من درگذرد " معتصم را گفته بودند که افشین بابک

را شفاعت خواهد کرد. معتصم خواست که افشین را بیآزماید گفت در باب بابک چه می بینی؟ مصلحت باشد که او را بگذاریم چه او مردی جلد است و قوی رأی و در کارهای جنگ و لشگرکشی نظیر ندارد افشین رای کشتن بابک را داد و خلیفه دانست که آنچه بدو رسانیده اند دروغ است. معتصم بابک را پیش خود خواند و چون بابک را مقید در پیش او بردند گفت بابک توئی؟ گفت آری و خاموش شدوی را بچشم اشارت کردیم و بدست بفشردیم که آنچه را تلقین کرده بودیم بازگوی البته هیچ سخن نگفت و روی ترش نکرد و رنگ و روی او نگشت." (معتصم بر بابک بانگ زد ای. چرا در جهان فتنه انگیزی؟ هیچ جواب نداد. فرمود تا هر چهار دست و پایش ببرند. چون یک دستش ببریدند، دست دیگر در خون زد و در روی خود مالید و همه روی خود را از خون سرخ کرد. معتصم گفت ای. این چه عملی است بابک خیلی آهسته با لحنی عادی گفت در این حکمتی است شما هر دو دست و پای من بخواهید برید سرخی روی مردم از خون باشد، خون از روی برود زرد باشد، من روی خویش از خون خود سرخ کردم تا چون خون از تنم بیرون شود نگوئید که روی از بیم زرد شد.) جماعتی گویند که چون دست او را ببریدند روی خود را از خون خویش بیالود و گفت "آسانیا" و بمردمان چنان نمود که او را از آن المی نیست.

خلیفه آنچنان دشمن بابک بود حتی ببریدن دست و پا راضی نبود بلکه دستور داد شمشیر را از دهنه زیر قلبش عبور دهند تا عذابش زیاد شود و زبان او را ببریدند و پیکرش را بر چوب بلندی در جایی آویختند که اکنون بکیسه بابک معروف است و سر بابک را بخراسان بردند و در تمام شهرها و قصبه های خراسان بتماشای گذاشتند چون بابک در دل مردم جای بزرگی داشت و بقول مورخی "کار وی

بالا گرفته بود و چیزی نمانده بود که خلافت را از میان ببرد."

علت‌های اساسی سرکوب شدن جنبش بابک:

۱. جنبش خرم دینان ریشه ملی داشت ،

ضد بیگانگان و استیلاگران بود ، افراد این جنبش روستائیان و افرادی بودند که نمی‌خواستند بدست کارگردانان و دست‌نشانندگان خلیفه بهره‌کشی شوند . ایران را دوست داشتند و برای رهایی کشورشان بتعام مصائب تن در دادند ، گرچه جنبشها و شورشها و قیامها یکی پس از دیگری سرکوب شدند ولی فاتحان تازی دانستند که ملت بیدار ، ملتی که از ظلم و بهداد بجان آمده‌اند شکست پذیر نیستند گرچه منابع موجود که دشمن نهضت‌های روستائی می‌باشند نمی‌گویند که خرم دینان تاچه حد موفق با اجرای برنامه اجتماعی خویش گشتند فقط یک نکته حتمی است که اراضی فراوان بطور موقت به تصرف جماعت روستائی درآمد . این نهضت با وجود عدم موفقیت مانند دیگر جنبشهای خلق‌بی‌اثر نماند و ارکان حکومت خلفا را نخست متزلزل کرد و آنان را به‌گذشتهائی وادار نمود^۱

وقتی قیامها را بررسی می‌کنیم می‌بینیم که قیام سپیدجامگان کاملاً " ملی بود و پیشوای آن محققاً ضد عرب بود و میخواست تازیان را از قلمرو خود بیرون راند .

خرم دینان میخواستند در تحت‌لوای زنده‌کردن آداب و سنن کهن تازیان را مغلوب سازند . زناده که یکباره اصول اسلام را به تمسخر گرفتند و میخواستند با تفرقه انداختن بین مسلمانان عقاید عهد ساسانی را رواج دهند اما در نظر

۱ - تاریخ ایران باستان سده هیجدهم . ترجمه کریم کشاورز (ج ۱)

نداشتند که در شرایط قرن دوم تا قرن چهارم تحقق خواستشان تقریباً " غیرممکن است زیرا چنانکه دانستیم ایرانیان آنچنان از اختلاف طبقاتی و جور و ستم عهد ساسانی بتنگ آمده بودند که برابری و برادری اسلام را گرامی داشتند و به رسوم و آداب اسلام معتقد شدند و آنچه از خود داشتند به فراموشی سپردند .

مسلمانان ایرانی قرن دو و چهار به اصول و مبانی اسلام معتقد بود و بی اعتقادان را کافر می پنداشت و اگر لازم میشد در قبال کافران از دین خود دفاع میکردند این بود که قیام کنندگان بآن توجه کافی میدولنداشتند و چون با تازیان دشمنی شدید داشتند این اصل را نادیده گرفتند . پس اگر قیامی چنین اصلی را در نظر نمی گرفت علاوه بر تازیان ایرانیهای مسلمان نیز که اکثریت مردمان ایران را تشکیل میدادند با آن مخالفت می ورزیدند .

رژیم اختصاصی اسلام در ایران مسلمان آن زمان ریشه گرفت رژیم نوپا و جدید باشعارهای مترقی و بوسیله کهنه ، فرسودن آن ممکن نبود زیرا اجتماعات نوین را نمی توان در جا نگهداشت یا آنکه آنها را بقیه قرا برد .

مهمتر اینکه بین پیشوایان قیام همدلی وجود نداشت و هر یک در سر طرحی داشتند و راهی را می پیمودند . عدم هماهنگی باعث شد که خلیفه فی المثل پس از از بین بردن بابک مازیار را بشکند و امثال آن در تاریخ فراوان دیده میشود .

جیش و قیام بابک خرم دین که بیست و دو سال طول کشید از نظر کمی و کیفی بسیار قابل ملاحظه و علیه بهره کشی و بیدادگری بود و مطمئناً اثر اجتماعی و اقتصادی عمیقی داشت .

پایان کار افشین خائن :

با وجودیکه افشین سردار عمده و مقرب درگاه خلیفه و از همه مهمتر سرآمد نیرنگ‌کاران و حيله‌گران برای گرفتار ساختن باهک بود، خود او هم از عقوبت مصون نماند.

تخطی برادرزاده افشین که به نیابت او امارات آذربادگان را داشت و بر نقدینه خرم دینان دست یافته و سهم خلیفه را نپرداخته بود بهانه‌ای شد و افشین را از ریاست حرس انداختند و سرایش را آتش زدند و خود و کسانش را دستگیر کردند و بعداً "افشین را باتهام :

۱ - تازیانه زدن بر مسلمین برای بت شکستن

۲ - داشتن کتاب کفر و زندقه

۳ - خوردن گوشت حیوانیکه خفه شده است.

۴ - اتهام چهارم چرا قبول کردی تو را مانند خدا تکریم کنند.

۵ - تحریک نهانی مازیار بشورش و تشویق او بعصیان.

بمحاکمه کشیدند. گرچه افشین بکلی این اتهامات را رد کرد ولی مورد قبول نیافتاد و با استعاضه و استرحام او توجهی نشد و المعتصم خلیفه فرمان داد بتدریج و آهسته آهسته ویرا از گرسنگی و تشنگی هلاک سازند. گرچه برخی عقیده دارند که باافشین زهر خوراندند. بهر تقدیر مرده وی را از زندان بیرون کشیدند و بر سر دروازه آویختند و بعد جسد وی را سوزاندند و خاکسترش را در دجله ریختند.

بایک در زمان خود با نیرومندترین خلیفه عباسی سالها فاتحانه زد و خورد و مقابله کرد و موفقیت خود را در نفوذ معنوی و روحانی بر پیروان خویش به اثبات رسانید.



نقشه قلمرو بابک خرم‌دین (از مجله مهر سال اول ۱۳۱۲)

فهرست منابع

برای تهیه این دفتر از کتابهای زیر بهره فراوان بردم و گاهی هم بضرورت

عین مطلب یا عبارتی از آنها نقل شده است. سعی شده است اسمهای نویسندگان

یا مترجمان از قلم نیفتد. بنابراین اگر اهمالی رفته است پیشاپیش پوزش میخواهم.

۱- لغت نامه دهخدا جلد ۳۶

نوشته علی اکبر دهخدا

۲- بابک خرم دین

مقاله ممتع استاد سعید نفیسی
(از مجله مهر)

۳- آناهیتا

پورداود

۴- تاریخ ادبیات ایران

استاد جلال الدین همائی

۵- دو قرن سکوت

دکتر عبدالحسین زرین کوب

۶- نه شرقی، نه غربی، انسانی

دکتر عبدالحسین زرین کوب

۷- تاریخ ایران بعد از اسلام

دکتر عبدالحسین زرین کوب

۸- نهضت‌های ملی ایران

سخنرانی دکتر زرین کوب (مرز-
های دانش)

۹- حجة الحق ابوعلی سینا

دکتر سید صادق گوهرین

۱۰- دیدگاهها

دکتر مصطفی رحیمی

۱۱- تاریخ اجتماعی ایران

مرتضی راوندی

۱۲- تاریخ ادبیات ایران

دکتر ذبیح اله صفا

۱۳- تاریخ ادبی ایران

نوشته ادوارد برون، ترجمه
علی پاشا صالح

۱۴- تاریخ نهضت‌های فکری ایران

عبدالرفیع حقیقت

۱۵- از گاتها تا مشروطیت

محمد رضا فشاهی

۱۶- تاریخ اسلام در ایران

نوشته پطروشفسکی، ترجمه کریم
کشاوری

۱۷- تاریخ ایران باستان تا سده هیجدهم ترجمه کریم کشاورز

(ج- ۱)

نوشته ابومنصور عبدالقاهر-
بغدادی

۱۸- الفرق بین الفرق

ابوحنیفه داود بن دینوری

۱۹- اخبار الطوال

دکتر سید علی مهدی نقوی

۲۰- عقاید مزدک

هوشنگ باختری

۲۱- قیام بابک

دکتر باستانی پاریزی

۲۲- آسیای هفت سنگ

دکتر باستانی پاریزی

۲۳- ازدهای هفت سر

انجوی شیرازی

۲۴- شاهنامه و مردم

غیاث الدین بن همام الدین -
الحسینی (خواند امیر)

۲۵- تاریخ حبیب السیر